

کافرست یا نه و اتقوا غیر مؤمن است یا نه

جواب

معراج آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانی بود و حکیم شریفی اصلش که در وقت
 بغیر طرح و القاسی خاص و امثال عنان از جسد خود و تا حدی که در غیر مودود و اعتقاد
 از حضرت ریاست دین است و چنین معاد در همین جسم پاک ایشان بود و در آنجا و در آنجا
 خارج از دین است و الله علیه السلام را مثل از بعد کائنات گفتن خداوند
 اما میاید است چه علت فاعل خدا است و در آنجا که بر آنست کائنات نیست بلکه
 عالم کائنات ربی ماده خلق فرموده است که الله علیه السلام علمت فاعله
 خلق میباشند که اولت علیه الاخبار و الله العالم



سؤال شخص

ان الزمان یزعم من فرض عدم لذاته امر محال وکل ما یزعم من فرض بعد محسوس
 فهو واجب الوجود لذاته اما الکبری ضرورة واما الصغری قلنا و لو فرض عدم الزمان
 قبل وجوده او بعد وجوده لکان فی الضمیة و البعدیه زمانیه ففرض الزعم من فرض عدم
 تجویز عدم علی الزمان مستناقض فثبت ان الزمان هو شرک الحیاة
 عن علو کبیر
 حکم الصغری و هی علی المنع لانا منع کون کس القدر و البعدیه
 لا شاک لکونان مقارنته لعدم فضیلة التي هو عدم الزمان و لذ البعدیه لایزعم ان

زمانہ کی گمان الہی و بذلک العدم امتداد و ہمتی ہا و وجودی زمانے سے ہی یلزم الحدوث علیہ
 ان سے ثبوت الزمان کلام لہا ان بعض حکما رذہ ہوا لے نفی وجودہ تمکنا بان الزمان
 لیس الی الماضی و مستقبل و الحال فالماضی عدم و مستقبل لم یوجد بعد و الحال تحقیق
 غیر موجود و العرفی قدر من او اخر الماضی و قدر من اوائل مستقبل و قدر علیہ
 تم ما فی النجین من الزمان انکان عنہ فافہذا حالہ و انکان فارا لیس بزمان
 والله البتہ و سے

جواب

قولہ الاشکال فی ہذا السؤل یشار آہ اقول حاصل الجواب ان الدلیل علی قدم الزمان باطل
 لبطلان معنی بمنع زمانیتہ تک القبلیۃ و البعدیۃ لانہا عد میان امتداد ان و ہ بیان الی
 وجودہ ان زمانیان سے یلزم الحدوث و ہو باطل لان زمانیتہ القبلیۃ و البعدیۃ لا یقتضی
 کونہا وجودیۃ۔
 قولہ لانہا قد کونان مقارنتہ للعدم اقول ان
 القبلیۃ و البعدیۃ اللتین قد لا کونان مقارنتین للعدم یلزم ان کونان زمانیتین علی زعم ہذا
 الفاضل فقد عیثت ان الزمان قد یصیر شریکاً للبارمی تعالیٰ عنہ علواً کبیراً علی ان الکونان
 للعدم لا یلزم ان کیوں عدمیاً او عدماً علی ان الزمانی لا یلزم ان کیوں وجودیاً و صلوح
 الوجودی کونہ زمانیا و عدم کون الوجودی زمانیا لیس بشیء۔
 قولہ علی ان ثبوت الزمان کلام اقول سلنا ذلک لکن الا یراد علی التوحید علی ہذا
 من قال بوجود الزمان ہا ق۔

سؤل و مسلم

چہ فرماید علماء دین درین مسئلہ کہ قتیضے از زمین خشک تھیلے وہ بند و درآری
 کہ تا کلبہ باشد قائم باشد و نہی تواند کہ از آب خارج شود و بسا حل برسد ہر وقت نماز ہم
 ہائے است و ہر اسکر سح ہر دو پا مجبور است کہ پا را بر نہی خشک کند و ہر طور ہا نہی

نشد یا یا را از آب بیرون نمیتواند آورد. آیا و نمیشد مثل و صورت مقطوع از محل خواهد بود
 که کسی پاهاش شود یا بگن را از اندرون آب بیرون آورد و آن را بر سر گذاشته تیمم کند
 باین - جواب در فرض مزبور اگر ممکن است که پا را از آب خارج کند و مسح کند و هر چند
 تری پا زیاد باشد البته واجب است وضو گرفته و مسح کند و هر چند مصداق مسح عسفی
 بعمل نیاید بلکه همان نیست مسح درین مقام ضرورت کافی است بلکه جامعی از محققین
 در وسعت هم اتفاقاً باین مسح جاز است اندک و اکتفا بهمان نیست کرده اند و اگر ممکن
 نیست ماخراج پا از آب ظاهر مسح ساق است و اگر در همان زیر آب بر فرض امکان مسح
 ما بر مسح به نیست مسح هر دو بدخالی از الویت نیست نظر بقاعده المیسر لا یضیق بالمعسر
 و اما انتقال بسوس تیمم پس و دلیل بر آن نیست بجهت آنکه تیمم از طهارات توفیقیب
 منظراریه است که در انتقال از آنست پاره بسوس تیمم آن محتاج است به ثبوت حکم از شاع
 و ثبوت در محل فرض غیر معلوم است با ممکن از استعمال آب بر وجه مذکور و هو العالم

جواب

قول جواب در فرض مزبور اگر ممکن است آه اقول جناب فاضل محی طلب پیشتر از این
 جواب مسئله در زبانی فرموده بود که وضوی چنین کس مثل وضوی مقطوع از جلین که
 مسح با ساق است خواهد بود و باز زبانی چنین فرموده بود که باید با چنین وضو
 تیمم نیز بکند که جمع خوب است و محال چنین تحریر می فرماید که تیمم جاز نیست اکتفا
 بحض وضو باید مسح پا داخل یا خارج باشد یا رجوع از وضوی سابق کرده باشد
 چه که ادعای اجتهاد دارد و اکتفا بر محض نیت برای مسح دلیل بر آن نیست فتوا

سؤال پایه و هم

کل الحق و شیخ احمد احسانی دستبند کاظم رشتی در اصول دین خوب است یا بعضی و حکما
 تم که بعد زمان این هر دو بزرگوار از شیعیان بودند مقتصد و با عقاوات بودند یا خیر و

جعفر استرآبادی حکم بہ تکفیر شیخ احمد و تابعین او نمودند و آقا سید مهدی در سنہ
 شیخ را و تابعین او را تکفیر فرمود و بعد آقاسے در بند می و آقا سید ابراہیم قزوینی
 صاحب ضوابط و شیخ محمد حسین صاحب فضول و شیخ محمد حسن صاحب جوابہ تکفیر فرمود
 و بعد اکثر فقہائے آن عصر تکفیر نمودند و جسم مورقلیانی کہ شیخ احمد قائل شدہ است
 این است کہ مے گوید کہ جسم انسان مرکب است از اجزائے عنصری یعنی آب و خاک
 و آتش و ہوا و اجزائے افلاک شش و چون روح از بدن مفارقت کند اجزای
 عنصری ہر یک بمرکز خود رجوع مکنند و آنچه باقی سے ماند اجزائے فلکیہ است
 و شخص باہمان اجزا در محشر حاضر خواہد شد و در معراج نیز ہمین مسلک را اختیار
 کردہ است و گفتہ است کہ حضرت ختمی مآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در عروج بمعراج
 جسم متعلق بجاک و آب را در زمین گزشتند فلما وصل الی الموافا لقی فیہا
 ما ہو مہا و کذا فی کرۃ النار یعنی وہم جنین جزا ہوائی را در کرۃ ہوا و جزا ناری
 را در کرۃ نار گزشتند و معراج فرمودند و این اعتقاد خلاف ضروری اسلام است
 بلکہ اعتقاد ما این است کہ آن حضرت صلوٰۃ اللہ علیہا ہمیں جسم عنصری معراج نمودند
 حتیٰ بالباسمیکہ بقامت بود و شبہ کہ حکما درین مقام کردہ اند کہ خرق و التیام
 در محد و الجہات لازم سے آید اولاد فوعدہ است بانیکہ براہین آن خالی از غلطیت
 و دوم اینکہ پیچہ چیز در مجرای قدرت کہ مجال نیت و سوم بانیکہ براہین حکما در
 فلک نہم جارست نہ مطلقاً و رابع بانیکہ جسم رسول خدا الف الف
 علیہ التحیۃ و الثناء لطف از جسم فلکی بودہ است پس محذور لازم نمی آید
 مثل ارواح لطیفہ کہ ممنوع و محجوب نمی شوند از اجسام و همچنین مدفوعہ است شبہ
 کہ در معاد کردہ اند کہ اگر قائل بحجم مورقلیانی تویم شبہ اکل و ماکول و اجزاء
 معدوم لازم سے آید و لے اجزائے فلکی چون جزو بدن اکل سے شود و شبہ

از این است که شما در حق این شخص چسبے گوئی فاسد العقیده بودید یا نه پس جواب
 مطابق سؤال نشد و آن سه سند محترمه شیخ احمد اصفهانی که آقا شیخ نوشته است
 این است اول معاد هورقلیائی دوم معراج هوزقیائی سوم بودن الله بوسے
 علیهم السلام علی اربع حال آنکه شیخ احمد چند جا تقریدہ است سواجسے این سه مقام مثل
 ایستگفته است علی نفس الامر معرفت امام عین معرفت الله و در علم الباری
 قبل ظهور اشیا تقضیاً تقریدہ است و فعل الله را جوهری خاص متوسط عینہ و
 بین خلق العالم قرار داده است و آن را قدرت الله و ارادت الله نامیده است
 و گاہے علی اربع گفته اند علیهم السلام را خالق و رازق مستقلے و اند و گاہے
 واسطه خلق و رزق قرارے و ہر دو گاہے سے گوید کہ در وجودات اشیا امام در
 سے آید و سار جی سے شوند و گاہے سے گوید کہ جسم لطیف آن حضرت حکما
 المرسلین صلوات الله علیہ و آکہ و محبہ و سلم گاہے کیفیتے شود و گاہے لطیف و
 روحانی و ازین قبیل مثل اینکه علم باریتعالی شانہ الغیر تقسیم کردہ است بہ قدیم
 و حادث یعنی علیکہ مطابق حوادث زمانی است حادث است حال آنکہ علم او اگر حادث
 باشد و لو بعض علم افتقار او بغیر او لازم سے آید پس واجب نخواہد ماند ممکن نخواہد
 شد و اگر این علم نیز غیر نیست حادث ذات باریتعالی لغرضہ لازم سے
 و او بری است از حادث و افتقار بہ شیخ احمد اصفهانی گفته است کہ علم باریتعالی
 ممکنات و حوادث زمانی لابد است کہ مطابق معلوم باشد و چون معلوم حادث
 باشد قبل وجود آن مطابقت صورت من بند و تقصید کہ مطابق ضرورت است کہ
 تابع مطابق نہ باشد و بالفرض تابعیت علم در علم التعالی المستفاد من الاعیان
 الخارجیہ متصور است و علم الله تعالی من العلم الفعلی پس درین وقت متقدّم
 بر معلوم سے تواند شد پس آن علم مخصوص معلوبات سے شود چنانکہ ارادہ و قدرت

بالنسبة إلى المراد والمقدور وكما هي كويد كعلم مقترن بمعلوم من باشد قبل
 المعلوم اقتران متصور نیست و الحال بان اضافة العلم إلى المعلوم كاضافة القدرة
 إلى المقدور فاذا عدم المعلوم عدم الاضافة اليها كما انه اذا عدم المقدور ما عدت
 المقدرة بل عدت اضافة القدرة اليه و اضافة از صفات اعتمبات است
 از صفات حقیقیه نیست که نقص و بذات واجب لازم بود آید و گویید
 که علم بر معلوم واقع می شود و آنچه که واقع شود بر شیء پس قبل آن شیء واقع
 چه طور باشد و حق این است که اقتران علم بمعلوم و لفظ وقوع علم بر معلوم بوجه است
 و لو سلمنا پس چنانکه وقوع قدرت بر مقدور می شود همچنان وقوع علم بر
 معلوم پس باید که قدرت هم حادث باشد حال آنکه قدرت هم قدیم است گرچه
 مقدور حادث باشد یعنی اضافة قدرت بمقدور و تعلق آن بمقدور حادث
 حادث است و هو لا یصر قدم اصل القدرة قبل التعلق بالخام و مثل اینکه میگوید
 که علم او تعالی و قدرت او و مشیت و اراده همه حادث است و ذوات و اجزاء
 تعالی شانة خالق علم و قدرت و مشیت و غیره است و این هم تفریح غلیم است
 و مثل این که میگوید در رساله کوچک خود مسمی به که بنده کمال علی
 شریعت بموافقه باری تعالی و تقدس ذاتیه و جلل آنکه این هم خطب غلیم است
 و در رساله دیگر که چند قول خود در آن نوشته است در فائده ما شریعت میگوید که
 الله خالق کل شیء است خواه در وجود و هبنی باشد یا در وجود خارجی و میگوید
 که فان قلت یلزیم ان الله تعالی خلق المعاصی و الکفر و سائر القبایح قلت نعم
 لذلک الله ربنا الحاصل خداوند کریم و تقدس ذاتیه خالق کفر و فسق و
 فجور و سرق و زنا و نواطه و ظلم و حسد و عناد و زنج و کل قبلیح است
 گرچه درین قولش مثل بولش اندکے تاویل هم کرده است و حاصل همین است که عباد

ما هم چینی دخیل در ایجاب و انحال خودشان است **معاذ الله**

قول و در سایر اعتقادات شیخ کے طعن نژده است و موافق اعتقادات سایر علماء بوده است
 اقول شیخ معاصر غلط کرده کہے گوید شیخ احمد احسانی نیز یہ اعتقاد کہ حقیقہ و وجاست
 و صحیح جانہ تقریدہ است و موافق اعتقادات سایر علماء بوده است حال آن کہ
 در بسیار جا مخالفت علماء کرام کرده است چنانکہ گزشتہ و سبب اعتقادات
 دیگر نیز در ذیل بطور انونوج نوشتہ می شود و مظلون است کہ فاضل معاصر
 موافقت با شیخ احمد دارو در این اعتقادات و اہمہ و ثقیۃ بر عید ب شیخ وفتش
 پدومے انداز و ندانت کہ خود ہم شریک شیخے شود و مورد طعن و ملامت علماء
 کرام خواهد شد و از جملہ خطایے شیخ این است کہ سہ گوید کہ صدقات راتیب
 و خالقہ و عالمیت ہمہ حادث است و دیگر از مزخرفاتش اینکہ انسان از پارہ
 چیز مخلوق شدہ چہ از آن کہ عظم و مخ و عصب و عروق است از پدرش پیدا
 شدہ و چہ از آن کہ لحم و دم و جلد و شعر است از مادہش پیدا شدہ است و
 تنفس از آن کہ حواس خمسہ و نفس است از خالق جل شانہ پیدا شدہ و ازین معنی
 مضامین عجیب اختراع کردہ است و کن را واسطہ خلق میان خالق و مخلوق
 نداند و مثل اینکہ وجود واجب را منقسم می کند ب وجود حق و وجود مطلق و وجود
 مقید و وجود حق را اعم از مطلق و مقید تمام و خاص دانستہ است و باعتبار
 وجود حق کلیت مائل ب وحدت وجود شدہ است و کلیت قائل ب عدم معرفت وجود
 ب وجود حق شدہ است و وجود مطلق با چند اسم نوشتہ است منجرا کہ آنها نفس رحمان
 اولی و شہیت و ارادہ کلیہ و کاتبہ مستبدر حقیقت محمڈیہ و ولایت مطلقہ و آلیم
 ثانیہ و عالم است و وجود مقید را با پایل و حاصل تعریفات این چہرہ وجود
 باری اثبات شرکہ وجود باری در وجود مخلوقات را مرعی داشتہ است من شار فلیرح

اسے رسالہ الخبیر عن ذوالکله - قولہ براہین حکما در فلک نغم جاریست اقوال
کلام مخبر از بے خبری آقا شیخ است از کلام حکما شاید اولہ بعض حکما کہ در دیگر افلاک ہم جاریست
تزو آقا شیخ صریح البطلان باشد و اولہ در فلک نغم خودوش نباشد -

قولہ در رابع باینکہ جسم رسول خدا الف التحمیتہ والثناء الطیف از جسم علی آہ اقوال این جواب
رابع با نغم جواب سؤل و ہم موہمے شود کہ قائل حسین مائل بہ پیروان سید کاظم شتی
و احمد احسانے باشد خصوصاً در حالتیکہ مشکوک باشد و از اعتقاد او سؤل باشد و در جواب
بیخ نہ گوید و ساکت ماند در صورتیکہ محل تقدیم نباشد و اندر لعل ما فی الصدور

قولہ مثل ارواح لطیفہ آہ اقوال در اجسام طیبہ معصومین طول و عرض و عمق بودیاند اگر بود
پس بزعم آقا شیخ در ارواح لطیفہ ہم طول و عرض و عمق متصورست و در ہر چہ این اجسام
نشہ باشد یقیناً جسم است پس روح جسم باشد نزد آقا شیخ و اگر نگوید کہ البعد نشہ در جسم
طیبہ نبود و نیست این صمدی البطلان است کسی کہ نقل پان نیست و خلافت عقل و
نقل است و اگر بگوید در عالم و کرۃ خاکی اجسام طیبہ محاط با بعد و نشہ بود و وقت و صورت
با جوام فلکی لطیف بل الطیف بل مثل روح شدیم گویم ہمین است قول سید کاظم رشتی و تبع
او و علماء کرام دوسے کنند حسین اقوال کہ سیکہ و اعتقادات و اہمیرا اللہم حفظنا من
سور الاعتقادات - قولہ اعتقد دسوم کہ بسبب آن آہ اقوال

آقا شیخ خبرندہ دارد کہ شیخ احمد احسانی چہند جا تقریبہ است و جا ہاسے لغزش اور مستقر
سہ جا کردہ است و احتمال دارد کہ با وجود وقوف خودش بر جا ہاسے لغزش او بہ کمان

پرواختہ است فان کنت لاتدری فقلک مصیبتہ کو وان کنت تدری فالعیبتہ عظم
ومن بسیاری از خطا ہائیش را درج کردم و باز درینجا چند خطایش را از خطا ہائیش می نویسم
بجملہ مخالفت ہاسے شیخ احمد با علماء کرام این است کہے گوید نسبت فاعل و مرجعہ بیخ
مفعولات و موجودات علی السویدہ است یعنی ہرچہ نیست کہ یکے را خوب دیکے کہ

و گیسے را بدیے آن که سببی و داعی باشد پس بهر مفعولات و موجودات خود یک
 نسق باشد اما مفعولات و موجودات خود مختلف می شوند باعث بار حدود و مهیات
 حاصله مثل سراج که آن را یک نسبت باشد هر کس لاکن چون اشعه از سراج صادر
 یابد و منبسط و منتشر گردد مختلف گردد به نسبت شخص دور و نزدیک و متوسط و جدا
 مثال اینکه خداوند عالمیان مثل سراج و نفوس عباد مثل اشعه و سعادت و شقاوت
 قرب و بعد اشخاص است و باین حیثیات اشخاص مختلف اند و چون اعتراض
 وارد می شد که اگر چنین است ظلم باری تعالی عزا سجد لازم می آید که یکس را
 دور از فیوضات گذاشت و دیگری نزدیک و درین صورت بنده مجبور است
 که ساقی عالی چه طور خواهد شد و بعید بالقدر چه طور است شود شقی سعید چه طور
 جواب داد که بلکه آن مرتبه که در اینجا اول قبول نمودند همان مرتبه ایشان است
 و لاکن تکلیف می کند که حسب مرتبه خود اطاعت کنند و بآن اطاعت قابلیت
 خود را زیاد کرده خود را نوزانی و حمل فیوضات گردانند آیات بینی که در سراج آن اشعه
 که در آخرین مرتبه اند که بعد از آن ظلمت است هر گاه آن مکان را صیقلی کنند
 صفا دهند یا در مرآت در آنجا گزارند آن نور زیاد شود بلکه مثال سراج در آن
 نمایان و بیدار گردد و از این قبیل فرخانات بسیار گفته است و بعد می گوید که
 خواهی داشت که حدوث این اشعه از سراج حدودی ذاتی است نه زمانی که سراج
 در وقتی از اوقات موجود باشد که بیچیک از اشعه نباشد بلکه پیوسته اشعه در مرتبه
 مختلفه حدوث موجود اند و سراج هرگز خلق خود را مفعودنه کرده و خلق کرده اشعه را لان
 شمر اما کیفیت و بحال را پس بحجت اینکه بینی که سراج را یک فعل پیش نباشد
 و آن یک نور می است ساطع و منبسط و اختلافی و تفاوتی در آن اصلاً و قطعاً نیست
 و این اختلاف قرب و بعد باعث بار حدود و مهیات است و همه این اشعه بفعل دانه

بیکے دفعہ سے عدد و شمارندہ ما تقدم بعضی بر بعضی بالذات و از اینجی لغت معنی قوله تعالى
 ما ترسوا فی خلقنا الذین من قدامنا یعنی هیچ نہ بینی در فعل حق تعالی و تقدس ذات
 تعالی است و اینجی حالت بعد غمگین است و بیک دفعہ همه مخلوقات بیک فعل پیدا شدند
 و تقدم بیکے بر دیگرے تقدم ذاتی است نہ زمانی چه سراج گوید باشعہ کہ فعل من لغت
 بشما بیکے است ہر چیز تفاوت میانہ شمار در اصل خلقت و ایجاد نیست و لاکن چون خود
 شمار خواہش نمودید اختلاف من شمار مختلف گردانیدم اختلاف عائد و غسوب بشما
 است نہ من و لاکن تحقق و قوامش بہ است و سید کاظم رشتی در اصول عقاید خود
 شہادت دادہ است بدین کہ شیخ احمد احسانی بچنین مسکت دارد و بعد ازین سید
 کاظم رشتی اقوال و اسرار اختراع کردہ نوشتہ است و ظاہرست کہ چنین اقوال
 رکیکہ مخالف اقوال علماست و شیخ می گوید کہ موافق علماست اقوال شیخ احمد احسانی بجز
 سہ اقوال عجیب است و از مخترعات اوست دائرہ علم و دائرہ جبل و تقسیم عقل بانکار شیخ
 غیر منقولہ و نیز تقسیم عالم بعوالم محرکہ و مجوزہ خویش و تقسیم انسان و تقسیم آدم و آدم
 سنوآت السبع و انسان کبیر و نیز در انسان فلسفی و انسان آدم و استدارۃ ایہنا
 و از این قبیل اکثر جا عجائبات اعتقادات را بقلم آورده کہ کسی عالم دین چہنین
 اقوال رکیکہ را ہرگز نہ نوشتہ شیخ احمد چنان مضمون آوری در اعتقادات کردہ و
 تصرف شاعرانہ نمودہ کہ اعتقادات ہرچہ داستان عمر و عیارے نماید بلکہ بسیار
 با مضامین بوستان خیال ہم داستان سے سوز با وجود این اختراعہا کے مخالف
 مخاطب از طرف احمد صدر پیش سے کند کہ شیخ بیچارہ در سہ جا با عقائد علمائے غریب
 و باقی اعتقادات و مذہب او مطابق با اعتقادات علمائے عظام است شہید
 سے دانست کہ شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی و حاجی عبد الکریم خان ندیم
 و از ان خیر سے ندارم حال آنکہ کل مصنفات کہ مشورۃ او موجود دارم اللہ تعالیٰ

من سوا الاعتقاد است و غرایه النفوس معاذ الله شیخ احمد میگوید که طاعات من الله بالعباد است
 معاصی من العباد بالله و گاهی می گوید که مخلوق بالذات از خالق متعال طاعات است و مخلوق
 بالعرض و بالبتعیه از و تعالی معاصی است و مخلوق بالذات از عباد معاصی است و بالعرض بالبتعیه
 از عباد طاعات است نفیید که چون عباد بسبب ارتکاب معاصی معذب می شود و مذموم است و
 بفاعل بالعرض هیچ نمی رسد همچنان باید که بفعل طاعت ثواب عباد نرسد و مدوح حقیقه فاعل بالذات
 باشد نه فاعل بالعرض که عباد است و چون ثواب و مدح برای فاعل طاعة بالعرض است پس
 و ذم معاذ الله هم بفاعل معاصی بالعرض بالتبع باشد و شیخ محمد باقر در رس خوانده است باین طور که بعلما
 و این عظمت و مجتهدین کرام همین طور میفرمایند این اتهام عظیم است از آفا شیخ بر علما می رسد و الله
 حول و لا قوة الا بالله و کل علمای کرام و مجتهدین عظام را بدین دانسته است نه معلوم که تقلید که میکند و چند مرتبه
 و شیخ احمد جابری مرتقی کرده گفته است که معتزله آنچه ثابت کرده است میان جبر و تفویض آن خوب نیست بلکه نزد حق
 فاعل و وجود کسی نیست الا الله پس کل افعال برای اوست و بسبب اوست از اوست و بطرف اوست با اوست
 در اصل حقیقت لکن بحسب ظاهر واجب شد که ملاحظه کرده شود حسن نظام و ترتیب و ملاحظه شود اسناد و آثار افعال و بوی
 عباد و وجود ظهوری شریک کرده شود بقام شیرته و نظایر اثبات تکلیف و استیجاب بسوی شارع ظاهری پس این اعتبار است
 می شود که مجاز بحسب ظاهر وجود است بسوی عباد باشد و باین اعتبار بسبب معاشرت معاصی معاتب و مباحثات
 بطاعت شایب باشند و ازین قبیل بسیاری از عرفات گفته است و لفظ کن را خالق کائنات دانسته است
 و بهر اسم از اسمای بار خدایه نشانش ساخته است و گاهی بجز شایب می کند و گاهی بهر گیر خدای
 سو بومه محترم و اثبات و کالت ملکی علومی و ملکی سفلی بهر اسمی از اسمای بار خدایه غراسمه و این
 همه را از معتقدات دانسته است و وجود را از اهل باطن می داند و اکثر علمای اراذل ظاهر و اسماء
 بار خدایه را غنوب بروج و کواکب کرون و اثبات طالع بر لیس این اسماء همه مخالفت عملی

و الله اعلم

وین سبب است فقط وَاللَّهُ الْعَالِمُ

سؤال هشتم

از سوالات سید فرجور که مشتمل است بر افتراء و توهمین علماء اعلام و مجتهدین ادوی الاحترام این سؤال است
 که هل من مجتهد لا یکن ان يقع فی الجمل المركب انما کننا نعرف ان غیر المعصوم قد یخطئ فی شیء وکل من یخطئ فی شیء
 فهو جاهل فیه بالجمل المركب لان الجاهل فی الجمل البسيط لا یخطئ فی الجمل المطلق وانا زعمی کثیر من المجتهدین انما یخطئ
 فی الجمل المركب لان الخطأ لا یقع الا فی الجمل بالجمل المركب فالجمل الاول لا یصلح الخطأ ترجمه سؤال این است
 که با مجتهدی هست که ممکن نباشد واقع شود در جمل مرکب تحقیق که ما میدانیم اینکه غیر معصوم گاهی خطا میکند
 و او هر کس که گاه خطا میکند در شیئی پس او جاهل است و دانستی بجمل مرکب بعلمت آنکه جاهل بجمل
 بی خطا نمیکند در مطلق و در منشیام بار سه از مجتهدین بلکه واقع فی شونه در جمل مرکب
 بدت آنکه خطا واقع شود در جمل مرکب پس باید که جمل اول صلاحت ندارد و خطا تمام شد
 از جمله قول سید انچه دلالت میکند ازین سوال بر افتراء و توهمین این بزرگواران اسناد جمل
 را است با اینها و بالا آنکه ایشان منزه از توهمین و در تحقیق نیست زیرا که بدترین صفات زیر
 در چند نسخه متبذیل بیان خود بر شمرده این افتراء و توهمین است با علم بعضی جمل مرکب
 در آنکه است و با آنکه اگر چه است در اینها است به معنی آن این نسبت ما داده
 است درین مقام درینها پس از آنکه اینها واجب و آنچه لازم است که دانسته شود مقدمین
 که اگر آقا سید بگوید که مراد من ازین سوالات سؤال صرف است و نسبت در مقام سؤال دلالت
 بر اعتقاد نمیکند پس چه توهمین متوجه است به جواب این است که اولاً درین پنج یا شش
 سؤال که متعلق بمطالب اصول است چیزی که دلالت بر سؤال و استفهام کند ندارد بلکه کلاً بصورت
 مسلمیت بر وجه ایراد ذکر کرده است پس به حسب ظاهر معنی آن این است که آنچه میگویم
 همان صحیح است و لای ایراد بر آن متوجه است مثل اینکه میگوید که گفت فعل عدمی است و در توهمین
 و حواشی معالم آن را عدمی شمرده اند و کسی نکار و نقیض نمیشود اند کرد الا جناب سرکارها این
 عبارت را که بطور جزم نوشته است چگونه عمل بر سؤال نمود بعد که معلوم میشود خلاف واقع است

و همه علماء آن را وجودی میدانند چنانچه تفصیل خواهد آمد و مثل اینکه میگوید که روز اول از شهادت
فرمودید که وجوب مقدمه تبعی است نه اصلی و حال آنکه در قوانین غیر ذلک مرقوم است که اصلی
تبعی بعد معلوم می شود که خلاف گفته است و همه تبعی میدانند چنانچه ذکر خواهد شد و مثل آنکه
در سؤال گذشته میگوید که علماء و شروط و داد و انداز براسه اجتهاد از جهت فرار از نیک
عدول کنند مجتهد ادا چنانچه ظاهر شده است از براسه اولاً بسوسه آنچه ظاهر شود از برای
او ثانیاً یعنی فرار از تعهد براسه و حال آنکه می بینیم که در سنجیدن از علماء و مجتهدین شریعتی نکرده است
و مثل اینکه در همین سؤال میگوید که می بینیم بسیار سے از مجتهدین را که خطا میکنند و هر کس که
خطا کرد در شئی واقع می شود در جهل مرکب در آن شئی و چنانچه ظاهر است بیچ جهت. سؤال
در این کلام ملحوظ نیست بلکه بیان مسلمی است از مسلمات خود که مترقب کرده است بر ادیان
ایر او را و حال آنکه افترا سے مرت است این چنانچه ذکر خواهد شد و ثانیاً بعضی از مضامین و صفات
است که نسبت آن اگر چه بوجه سؤال باشد توهمین است نسبت به بزرگان و صاحبان
مرتب مثل آنکه کسی به سلطان یا وزیر یا امیر بزرگه بگوید یا قویا یا قویا یا قویا یا قویا
پس این سؤال اگر چه مقصود استفهام باشد و سله توهمین است و خلاف عاده مرتبه ایشان
منسوب الیه است و هر کس نشود البته اذعان و اقرار میکنند که این شخص توهمین کرده است نسبت
منسوب الیه و این معین است که نشان علماء و مجتهدین هم کمتر از امر او و صاحبان عزت
و مرتبه نیست بلکه ارفع است پس البته این نوع سؤال در حق ایشان توهمین است پس اگر
کسی توهم کند که چون سؤال در مقام سؤال واقع شده است از جناب آقای سید پس غلط ایراد است
لازم نمی آید غیر مجموع است حال آنکه هم بر سر بواجب است -

قول سید که ای مجتهد سے هست که ممکن نباشد که واقع شود در جهل مرکب بوجه آنکه ممکن است
عادتاً و هر کس این نسبت را با ایشان بدو از جهت انساب ایشان البته است البته حکم این
در حق او جاری خواهد شد بجهت آنکه این نسبت توهمین است در حق ایشان و توهمین در حق

آن است که نفس احتیاجا طبل داشته باشد بطور جزم و آن را علم بدانند و مطابق واقع بدانند
حال آنکه خلاف واقع باشد و میفرمایند که بعد ازین تعریف که هیچ زبده تباه تر ازین در ذلت نبود
و چنانچه طبایع ابدان از معالجت بعضی امراض بدو علم مترشحه عاجز باشند اطبایع نفوس
از علاج این مرض نیز عاجز باشند و میفرمایند و این علم آن بود که جهل ازین علم بی بود و صد یا
و من حیبا خلاق جلالی میگویند حقیقت جهل مرکب اعتقاد غیر مطابق واقع است و پیرایه
مستلزم اعتقاد بان است که او عالم است تا بچو که نداند و نداند که نداند و ازین جهت جهل مرکب
خواهند و چنانچه طبایع بدن از علاج بعضی امراض فرزند رطوبت مستحکم عاجز اند اطبایع نفوس
از علاج این مرض عاجز اند و فاضل زراقی اعلی الله مقامه که از اعیان علماء است در معراج السعاده
میفرمایند جهل مرکب عبارت است از نیک کسی چیزی را نداند یا خلاف واقع را بداند
و چنان دانند که حق را یافته است پس او نمی داند او نمی داند که نمی داند و او بدترین در اول است
و در فتح آن در نهایت منسوب است همچنانکه از حال بعضی از طبایع مشاهده می شود و اطبایع
اند و احاطه انراست بجز از معالجه اش کرده اند چنانچه طبایع ابدان اقرار کرده اند بجز از معالجه
بعضی مرضهاست فرزند و ازین جهت عیسی علی نبیا و علیه الصلوٰة و السلام فرموده اند که
من از معالجه آنکه در ابرض عاجز نیستم و از معالجه احمق عاجزم تمام شد کلام صاحب معراج السعاده
و این حدیث حضرت عیسی صاحب خلاق جلالی نیز شاهد آورده است از جهت حماقت صفا

جهل مرکب و صاحب مجمع البحرین میفرمایند الجاهل البسیط هو الذی لا یعرف العلم ولا یحسبه
و الجاهل المرید هو الذی لا یعلم و یدعی و قد اجمع اهل الحکمة العظیمة ان الجاهل المركب لا علاج له
یعنی جاهل بسیط آن کسی است که نمی داند علم را و ادعا میکند و جاهل مرکب آن کس است
که نمیداند و ادعا میکند و تحقیق که اجماع کرده اند اهل حکمت عملیه که جاهل مرکب علاجی از برای
او نیست پس از کلمات این اعلام معلوم شد که جاهل بجهل مرکب کیست که خطا کرده باشد
نسبت به واقع و آنی که ادعا کند که واقع همین است لافیر و پیر حیدر سنجی در حدیث او را

از اعتقادش برگردانند بر این نگرود و علاج بند نباشد حال میگویم احکام شریعت که بهترین
استنباط آن میسر یابند و اعتقاد بان و محبت آن دارند از دو قسم خارج نیست یا مستنبط
از اول قطعی است یا از اول غیر قطعی اما آنچه مستنبط از دلیل قطعی است پس در آن احتمال
خطا نمی رود مثل احکامیکه دلیل آن متواتر است مثل وجوب صلوة و منوم و زکوة و
غیرها از احکام محسوسه و همچنین است حکامیکه بر ثبوت آن اجماع محقق منعقد شده باشد
یا مستنبط از اول قطعی دیگر شده باشد که امکان خلاف در آن نباشد و اما آنچه از دلیل
غیر قطعی است مثل ظواهر کتاب و اخبار آحاد و اجتماعات منقول و اصول عملیه و غیره پس اگر چه
درین احکام مجتهد بالنسبه بسبب حکم واقعی تحمل الخطا است مگر آن که درین زبان السداد
باب علم است و عدم طور حجت ناطقه عباد از مجتهد و غیر مجتهد مأمور باین احکام و اقیعیه هستند
بجست عدم امکان حصول علم باین احکام بلکه اول قطعی از عقل و نقل و لالت میکنند
بر حججیه و دلیل حاصله از همین اول غیر قطعی و وجوب عمل بر احکام مستنبطه از ان المارح فالاجم
حاصل آنکه درین زبان احکام بر دو قسم است احکام واقعیه و احکام ظاهریه و آنچه واجب
است بر ما بشا بر او و عقید بر او ظاهر شرع بمقتضای اوله شرعیه و قطع داریم باینکه اول حکم الله
است بالنسبه بسبب ما همین احکام ظاهریه است اعلم از ان که بدانیم مطالبقت احکام
واقعیه تا تو انیم و به همین ناظر است قول علامه حلی اعلی الله مقامه که ظن در طریق حکم است
و نفس حکم و ظنیت طریق منافی نیست قطعی حکم را پس بنا برین هر حکمی که علما و مجتهدین
استنباط میفرمایند بعد از استفراف و در هرج نام از اوله غیر قطعیه همان حکم الله است
نسبت بایشان و تقلیدین ایشان و واجب العمل است آن حکم در نزد ایشان و حکم الله
است نسبت بایشان پس خطا درین مقام هیچ معنی ندارد و شخط آنکه گفتیم که عباد مأمور
بالحکم واقع نیستند تا آنکه از حجت مخالفت با واقع حکم بخلاف شود با آنکه مخالفت نسبت بر واقع
جهل مرکب نیست بجهت آنکه گذشت که حقیقت جهل مرکب آن است که شخص اعتقاد با

داشته باشد معنی لغت با واقع با جزا با اینکه او عالم است و میان شده که مجتهدین در مقیاس
استنباط بر دو قسم اند یا استنباط نشان از ادله تطبیق است که در آن خطا متصور است یا از ادله غیر تطبیق
است و در آن هم نسبت با حکام ظاهره که محل عمل ایشان است خطا نسبت نیست و اما نسبت با حکام
واقعی پس اوراکات نشان با اوراکات ظنی است یا شکیه است یا وجهی است یا خالی است
از اوراک انقضائیه پس بر کدام که باشد پس بر هر پنج که اوراک شده است اعتقاد هم بهمان
نوع صورت گرفته است پس در صورتیکه اوراک در حکم اوراک ظنی باشد اعتقاد هم بهمان ظنی حکم
و از دو وجه چنین است در بانی و هر یک که خالی از اوراک است بحسب حکم واقع در اینجا اعتقاد هم
مقتضی است نسبت بواقع بلکه گاه هست که علم حاصل است بخلاف واقع باعتبار تفاوتی مختلفه
در قضا یا واحکام واحده شخصیه از فقها موافق از ایشان یا آنکه حکم در واقع واحد است حاصل
آنکه اعتقاد اصولیین مجتهدین در احکام واقعه دار المداوراک است پس اوراک بر هر پنج
که واقع شود اعتقاد هم بهمان پنج دار غیر پس بناء علیه اعتقاد بر وجه واقع واقع شده است
و دیگر آنکه ادله از شرع مطهر طریق است بسوس احکام شرعی پس گاه نیست ازین طریق
علم حاصل می شود بواقع و گاه نیست که ظن حاصل می شود و گاه نیست که صحیح کدام حاصل نمی شود
و مع ذلک واجب است عمل بر مقتضای آن مثل بینه شرعی و مثل قسم و مثل اصل براده
و مثل اصل اشتغال و غیر آن ازین نوع اوله که گاه نیست علم حاصل می شود و گاه نیست و هم حاصل
نمی شود با وجود این از طریق خارج نمی شود و واجب است عمل بر مقتضای آن بکم شریعت
پس درین احکام صورت واقعه بر پنج وجهیست تا آنکه خطا نسبت با تصور شود و واجب
نیست که اعتقاد در آن باشد بواقع تا اینکه بخالف آن موضوع جعل مرکب صورت
پذیر شود قضیه باعتبار آن جایز باشد جابل جعل مرکب نشود و اما بطلان دوم یعنی
این کلیه که خطا واقع نمی شود مگر در مجزول جعل مرکب پس بر تبه نیست در موضوع که هر یک
ذمی شعمی نمی تواند در آن تشکیل نماید و آنچه تعریف کرد در جعل مرکب ازین احکام

گذشت در اعلیٰ درجه و ضوح و دلالت برین بطلان سے گنجد بجهت آنکه در هر چهار تقریب
گذشت که جهل مرکب از امراض است که اطباء سے نفوس از علاج آن عاجز اند و از عیارت
مجمع البحرین معلوم شد که اجماع اهل حکمت سلمیه است بر اینکه جای جهل مرکب علامت
از براسه او نیست پس بناؤ علیہ چگونگی توان ہم چنین بر فرض بطور کلیه از براسه هر خطا
کاریست ثابت نمود و گفت که هر کس خطائے کرد جای جهل شد جهل مرکب و دیگر امر را
از ان خطا زنی توان برگردانید چه که بطلان این ظلمت من الشمس است از جهت آنکه بالعیان
می بینیم از حال مردم که در امور خطا میکنند و بر میگردند از خطائے خود بلکه در خود مشاهده
میکنم که هر خطا میکنند و بر خطائے خود مطلع شده بر میگردیم و کتب فقها از تجرد و آراء
در رجوع از فتاویٰ مشحون است چنانچه ذکر شد بلکه تجرد و آراء بمنزله شیوع وارد
در مجتهدین که هر کس ندارد محل طعن شده است در مقام اجتهاد چنانچه نقل آن
نسبت شیخ بهائی علیه الرحمۃ گذشت و این تعدد و تجرد فتاویٰ معلوم است که از جهت
آنست که صاحب آن حکم اول را نسبت بواقع خطا فهمیده است و هر چند بحسب ظاهر
خطا نبوده است و حکم الله تعالی آن وقت در حق او همان بوده است چنانچه گذشت
پس بر خطائے اگر داخل در جهل مرکب باشد پس چگونه از ان خطا رجوع میکنند و میگردند
و حال آنکه در جهل مرکب محال است یا صعب است بجز گردیدن از ان چنانچه معلوم
شد و دیگر آنکه اگر هر خطا مستندم جهل مرکب باشد پس علمائے معقول و منقول از مقتضای
و متاخرین از قبل بعثت و بعد از بعثت الی الان مکرر بایکدیگر اختلاف آراء و مجادله
علیه در مباحثه شخصیه داشته اند و از منقش شود که کلاً بر صواب رفته باشند و یک
و حدایت پس البته یکی بر صواب و دیگری بر خطا است پس چرا یکدیگر سے را بجهل
مرکب نسبت نداده و منقش و بندگان از صیغی مسموع نشده است که انظار طون یا اصطلاح
یا فارابی یا غیر ایشان از حکم سے مشهور صاحب جهل مرکب بوده اند یا آنکه یکدیگر را

بجمله مرکب نسبت داده اند یا آنکه یقیناً خطا و از ایشان صادر شده است و نمی شود که نشده باشد
 و دیگر آنکه محکمست که از پیشتر غیر از معصوم از زمان حضرت آدم تا ایندم که خطا از او صادر نشده
 باشد پس باید بنا بر قول این سید لایمقدار جمع اهل عالم جاہل شده باشند بجمله مرکب صحیح
 باشد نسبت این جمله صحیح عالم پس با جمع اهل عالم را گفت از پسید و بحق چنانچه لازم است این
 است بنا بر آنچه گذشت از تعریف آن طرفه و غیر آنکه در مجلس درس این جانب بین آقای سید
 و یکی از آقایان مجلس فی الجمله مناظره واقع شد و نسبت جمله مرکب با قاسید داده شد از طرف
 مقابل جناب سید بر آشفت و تغییر نمود و بے تعذیبی مباد نمود بطرف مقابل و از فرار
 مسموع تا چند روز هم در بھرگی مرافعه این جمله مرکب داشت که چرا امر تو زمین کرده است
 و نسبت جمله مرکب بمن داده است حال آن نسبت را اولاً مجتهدین میدانند بطور استغناء
 انکاری و میگویند آیا مجتهد سے پیدا می شود در عالم که جاہل نباشد بجمله مرکب یعنی نمی شود
 بعد بطور قطع و کمال بے پروائی میگویند که ما می همیشه بسیاری از مجتهدین را که در واقع می شوند
 در جمله مرکب و در کلیه کبری دلیل آن که مضحک و غیر کبر و غرور است میگویند که هر کس که خطا کند
 در شئی پس جاہل است در آن شئی بجمله مرکب و این کلیه تقاضا سے کند که جمع عالم نیز از سق
 منصف شوند بجمله مرکب سبحان اللہ باید با قاسید گفت که جناب آقای مرگ حق است اما محبت
 همسایه باید جمع عالم حتی مجتهدین بلکه العباد بالحد حتی پیغمبران بنا بر مذہب بعضی که خطا
 از براسے پیغمبران ثابت میکنند جاہل بجمله مرکب باشند اما جناب مبارکی آداب باید
 ازین نسبت زریل و بحق منزله باشند انصافاً درین مقام خیلے بے انصافی بعمل آمده است
 و اما بطلان سوم یعنی بطلان اینکه جمله بسیط چون منلا حیث ندارد و خطا را سبب شده
 است که خطا واقع نشود مگر در مجہول بجمله مرکب پس موقوف است بر اینکه مدرک اشتباه
 قاسید را ذکر کنیم و بر رفع اشتباه آن پروازم اشتباه آقا سید ازینجا برخاسته است
 که ہم چنین فهمیده است که خطا واقع نمی شود مگر در موضوع جاہل و جمہل ہم از دو قسم

خارج نیست یا بسیط است یا مرکب و جهل بسیط چون عدم علم است پس خطا در آن صورت پذیر نیست پس باقی ماند جهل مرکب و این خطا بزرگی است که در فهم آن مسیّد آمده است رجعت آنکه خطا لازم ندارد که موضوع او منحصر باشد در جهل بلکه میشود که واقع شود در علم بحمت آنکه علم اذعان به نسبت است ایجاباً یا سلماً اذعان گاه است که مطابقت میکنند با واقع و گاه است که نمیکند پس اگر اذعان حاصل شده باشد از براتی که خطا در آن محتمل نباشد مثل آنکه حاصل شده باشد از اصول یقینات مثل اولیات یا شایعات یا تجربیات یا حدیثات یا استوارات یا فطریات پس تنگی نیست در مطابقت آن یا واقع و هم چنین علم را یقین و ثبات و در آن احتمال خطا نیرود و اما آن علم که ازین بر این حاصل نشده باشد آن علم محتمل است که مطابق واقع باشد و محتمل است که نباشد هر چند که شخص اذعان را بر وجه مطابقت با واقع حاصل کرده باشد و این را علم عرفی میگویند و چون احکام شرعی و اولی آن بر وفق محاورات عرفیه نزول یافته است این علم در عرف شرح معتبر است و محل ترتب آثار است و فرق بین این علم و علم اول آن است که علم اول به تشکیک ملکی زایل نمیشود و این علم زایل میشود و مثل این علم آن است که یک نفر خبر میدهد که فلان زید مرد پس ازین خبر تشکیکی در نفس حاصل میشود دیگری دارد شده خبر میدهد که جنازه را من دیدم که می بردند آن تشکیک فوت میگردد بعد سیمی خبر میدهد و هم چنین و احوال بعد و احوال آنکه علم حاصل میشود که زید فوت شد بعد شخص دیگر آمده خبر میدهد که زید زنده است و مرده است و همچنین اشخاص بی خبر میدهند که زید زنده است پس آن ادراک علیه که در اول حاصل شده بود مرتبه تا قص پیدا میکند تا بحدیکه علم برخلاف آن پیدا میکند و معلوم میشود بر او که در علم و تصدیق اول بر خطا رفته است و اینها قسم است غالب اولی فقط و احکام شرعی فرعی در این زمان انداد پس بحمت فقیه استفرغ صحیح نام میکند در مستنباط میکند حکمی را از ماخذ آن از

وسنت و اجماع و عقل و قواعد تریح را بعلم میآورد و در صورت تضاد اوله و مخالفه در مسئله
 برنجیکه علم یا علم حاصل میکند حکم شرعی و همان علم یا علم حجیه هم است در حق او و مقلدین او
 مرتبه ثانیه که رجوع میکند در همان مسئله گاه است بقرائن اوله بر سه خورد که دو مرتبه اولی
 از نظر او مخفی مانده بود پس آن علم تبدیل می شود بعلم یا علم دیگر پس تجدید بر اسے از برای
 او حاصل میشود پس حکم اول مرفوض و حکم ثانی برقرار میشود در ضمن این تبدیل حکم علم حاصل
 میکند که یکے ازین دو حکم بحسب واقع خطا است و سله ثانی چون بحسب اوله ارجح است
 در نظر او حکم بخطای اول میکند و فرق بین این جهل مرکب آنست که در جهل مرکب صاحب
 آن بر اعتقادیکه کرده است یا آنکه خطا است و مخالف واقع است بر نمیکرد و در هر چند
 اوله ظاہرہ بینہ بر وقائم گردد چنانچه گذشت و درین بعض بر خوردن بدلیل ارجح بر نمیکرد
 و صاحب آن و عمل بر ارجح قرار میگیرد از علاوه آنکه درین منروض عمل بر موافقت دلیل
 ارجح است که محل استنباط حکم ظاہری است و واقع از جهت عدم امکان علم با و در نظر
 لغنی است پس خطای در او بجهت عدم علم با و نیز محل ترتب آثار نیست و ازین جهت
 نیز از صورت جهل مرکب خارج است چنانچه بتفصیل گذشت و هو الهادی الی اسئل اللہ شاد

جواب

حاصل این سوال اینست که آیا مجتهدی می شود که در او جهل مرکب ممکن نباشد و محال
 باشد مای و نستیم که غیر معصوم گاهی در مسئله خطا هم میکنند و هر که خطا میکند گاهی در چیز
 و بعد در علم خلاف خطای سابق ظاہر شود آن جاہل است بجهل مرکب به نسبت علم سابق
 چه که جاہل بجهل بسبب خطا پذیر نیست - خلاصه آیا جهل مرکب در مجتهد ممکن است - من مستد
 که از امکان فعلیت هم آمده است و لونی شخص من الاشخاص و لونی وقت من الاوقات
 مسئله من المسائل - قولہ آنچه دلالت میکند ازین سؤل بر آنتر اسے بر علماء و توفیق
 این بزرگواران اسناد جهل مرکب است بایشان **اقول** ما حصل و لب ابن جواب

طوالانی عبارت لایعنی که کمره بعد از می و متوالی بنویسند قلم جناب آغا شیخ آمده است همین قدر است که این مسائل بیدین است و سبب بهره از علوم سیمما از علم اصول فقہ و خبری زیادہ ازین نیست و همین است جواب سوال سوم نیز کہ آغا شیخ تحریر فرمودہ است البتہ در آخر جواب سوال سوم چیزی کلمات مفیدہ ہم گفته است و ان شاء اللہ می آید فانتظرہ پس درین بر دو جواب ہمین قدر است کہ بگویم جناب آغا را باید کہ معنی اجتهاد بفہم و بفہم کہ اطلاق مجتہد بر کیست و مجتہدین را علم شئی بر چند قسم است و معنی جعل مرکب چیست و بفہم کہ علماء اعلام و فقہائے در شان مجتہدین در مقام مباحثہ و ایراد و بیان اقسام امر مجتہدین و در بیان حجیہ علم شان چه طور کلام کردند و میکند ہر گاہ اولاً این امور خمسہ را آغا شیخ بفہم باز از جناب مدوح باید پرسید کہ مسائل ازین امور سبب ہرہ یا بحیب من ہر یک ازین امور خمسہ را جدا جدا ثابت می کنما **الاول** پس معنی اجتهاد در معالم چنین است

الاجتهاد فی اللغۃ تحمل الجہد و ہوا مشتقہ فی امر و لی الا اصطلاح فقہا استفراغ الفقہ و سعة
 فی تحصیل العلم شرعی ترجمہ معنی لغوی کوشش آن مشتق است در امری و معنی
 اصطلاحی عرف تمام است فقیہ است در حاصل کردن ظن بسئلہ شرعیہ و در تہذیب علماء

رہ چنین است الاجتهاد لئلا استفراغ الوسع فی محل شاق و اصطلاحاً استفراغ کن
 الفقہ تحصیل ظن بحکم شرعی ترجمہ اجتهاد در لغت صرفاً ہمت است و طاقت در کار شاق
 و در اصطلاح اصولیین صرف وسعت و طاقت است از طرف فقہ براسے حاصل کردن

ظن بسئلہ شرعیہ و در قوانین الاصول است الاجتهاد فی اللغۃ تحمل المشتقہ و فی الاصطلاح

تقریر فان احدہما یطرا لی اطلاق علی الحال و الثانی الی اطلاق علی الملائمہ و الی الاول منظر

تقریر لئلا استفراغ الفقہ الوسع فی تحصیل ظن بالحکم الشرعی و الی الثانی تقریر بانہ

ملکہ یقتدر بہا علی استنباط الحکم الشرعی الفرعی من الاصل فعلاً او توقہ قریبہ والمراد

با استفراغ الوسع ہو بذل تمام الطاقۃ بحیث یتم من نفس العجز عن المزید علیہ

یعنی در لغت معنی اجتهاد تحمل مشقت است و در اصطلاح اصولیین دو تعریف بر آنست
 اجتهاد است یکی بنظر حال مجتهد است مجتهد است و دیگری بطحاظ ملکه مجتهد است
 پس بنابر اول تعریف اجتهاد باین طور است صرف بهمت و طاقت فقیه است از برای
 تحصیل علم بسبب شرعی و بنابر ثانی تعریفش چنین است ملکه و فقیه است که بآن ملکه
 شرعی فرعی را از حاصل آن بالفعل یا بالقوة اخذ توان کرد و مراد از استعراض و توسع
 صرف تمام بهمت است باین طور که نفس از زیاده بهمت صرف کردن عاجز شود و اما ثانی پس
 اطلاق مجتهد بر هر انسان صاحب چنین طاقتی توان کرد و از تعریف اصولیین ثابت
 نیست که ضرور است مجتهد اثنا عشری باشد عادل و بالغ و صحیح از عوارض و غیره باشد بلکه
 کافر باشد و فاسق و غیر امامی و غیر بالغ و غیر عادل هم مذکور و تفنگ و مریض مسارق هر چه باشد
 چنانچه سند بر قول ما کلام فقها و اصولیین است همه قائل اند که ایمان و اسلام و عدم
 شرط نیست اجتهاد را اسی شود که مجتهد عادل بوسن باشد یا تکذیب الالبته فرق است
 میان منفی و مجتهد منفی را ضرور است که عادل و مومن اثنا عشری اصولی باشد این همه
 شروط بر اسی تقلید درست کردن قرار داده اند و بجماع الشرائط صفت می کنند و نه
 نفس اجتهاد در بعضی کفار هم حاصل است و حاصل می تواند کرد در حالت کفر اما ثالث پس
 باید دانست که علم مجتهد در بعضی مسائل بطور قطع مطابق واقع حاصل می شود و گاهی
 بطور ظن قریب یا قطع و گاهی بطور ظن گاهی هم و گاهی شک و گاهی بطور تقلید که
 این خارج از اجتهاد است و معلوم است که قطع خلاف واقع را جهل مرکب خوانند
 و موافق واقع را یقین و یقین بر سه صورت است و محال نیست که در تمام عمر می وقت
 من الاوقات در بعضی مسائل علم مجتهدی که نزدش قطع و جزم باشد حقیقه مطابق نباشد
 همین جهل مرکب می گویند و این جهل مرکب جهل نیست بلکه علم است اما الرابع پس
 در مسائل شرح رسائل شیخ میر تقی رحمه الله معنی جهل مرکب چنین نوشته است

الحصر على دائرتين السخى والاثبات وبيانه ان الصورة الحاصلة عند العقل اما ان يتساوى احتمالها
 الحصول في الخارج وعدمه بالنسبة اليها وعلى الاول في الشك وعلى الثاني فلا بد ان يترجح احد
 الاحتمالين على الاخر فاما ان يمنع الرجوع عن الاخر او لا وعلى الثاني فالراجح هو الظن المرجوح
 هو الوهم وعلى الاول فاما ان يطابق الواقع او لا وعلى الاول فاما ان يزول بتشكيك المشكك
 او لا فاولها التقليد وثانيهما اليقين المنقسم الى علم اليقين وحق اليقين وعين اليقين فلسفا
 بعضهم وعلى الثاني فهو الجهل المراد ويمكن جعل التقليد اعم منه والثالثة الاخيرة في القطع و
 الوهم لازم الحصول للظن وحكم الشك والتحقيق انه منسحق للافتاء ولذا لم يفرغ من
 قدس سره لسبيان حاله وللظن مراتب اعلاها الظن الاطميناني الذي يعتبر عنه بالعلم
 العادي وهو الذي اشرنا سابقا الى ان كلام القائلين بافاودة الاختصاص للقطع قد يحمل عليه
 احتياج ترجمه نيست وازين معلوم شد كه علم وجزم خلاف واقع را جهل مركب است گویند
 وهم در مسائل است حاصل الفرق بين القطع وغيره كالظن ان القاطع اذا حصل له القطع
 لم يتحمل خلافا وان كان قطعه في الحقيقة من قبيل الجهل المركب فيرى الواقع منكشفا له بمقتضى
 قطعه والا لم يكن قاطعا لئلا يرد في بيان قطع وبقين كما يجتهدون في حاصله من شوق فيكون
 حاصل فرق بيان قطع وظن انيست كقاطع را چون قطع حاصل شود احتمال خلاف
 واقع ندارد گرچه قطع وبقين او در حقيقت جهل مركب باشد پس واقع را ظاهرى عند
 چنانكه قطع کرده است اگر واقع را در نظر خود محسوس نمى كند قاطع بواقع نباشد چنانكه
 در شرح مسلم جين است در تعريف تصديق در شرح قول صاحب مسلم فان كان
 اعتقاد النسبة خبرية تصديق وسم الاعتقاد ان لم يبلغ حد الجزم معنى اتقنا احتمال
 الجانب المخالف لىسمى ظنا فهو قسم منه وان بلغ ذلك الحد فاما ان لا يطابق الواقع
 فيسمى جهلا مركبا او يطابقه فاما ان يزول بامر فيسمى تصليدا او لا يزول فيسمى بقينا
 يعنى اعتقاد ذلك حاصل مى شود وآن را علم مى گویند آن علم اگر چه جزم از سر سیده است

یعنی احتمال جانب مخالف اعتقاد باقی است آن را ظن گویند و این ظن داخل تصدیق
 است و اگر برسد بحد جزم که احتمال جانب مخالف اعتقاد نباشد پس چنین اعتقاد
 بر دو صنف است یا مطابق واقع نباشد انرا جهل مرکب می گویند یا مطابق واقع باشد
 پس یا اینکه به تشکیک مشکک زائل می شود چنین اعتقاد در انقلاب می گویند یا زائل
 نشود پس این اعتقاد را یقین خوانند از هر سه خبری واضح شد که جهل مرکب علم است
 و تصدیق بلکه از ظن و هم و شک افضل و داخل در تصدیق است و مرتبه اش قریب
 تر به یقین است چونکه فی نفس الامر و هم نزد چنین عالم بعد انکشاف خطایش جهل است
 و این جهل مرکب را علم میدانست لهذا این جهل و هم شد لهذا جهل مرکب خوانند
 یا اعتبار نفس الامر و در علم است بلکه از ظن هم که این هم در تصدیق داخل است اشرف
 و اعلی است و اعتبار کرده می شود در اصول دین فرسوع دین و در اجتهاد و تقلید و در
 و منقول بلکه در همه علوم باز در شرح سلم می گوید که ان اقوی مراتب الانکشاف الیقین
 ثم الجهل المركب ثم التقليد ثم الظن و العلوم التصوریة تضعف مدارج العلوم یعنی اقوی
 مراتب انکشاف یقین است بعد از ان جهل مرکب اقوی مدارج علوم است بعد از ان
 تقلید است بعد از ان ظن که این هر سه ترتیب و ارا اقوی مدارج علوم اند و علوم تصوری
 یعنی و هم و شک و نسبت خبریه باشد یا در غیر آن کل ادراکات که متعلق به نسبت
 خبریه نباشد از ضعف مدارج علوم اند تعجب است از آنجا که شیخ که اقوی مدارج علوم را از
 جهل هم بدتر بلکه افحش از جمیع محش با فهمیده است و غیر معتبر و همه اقوال مجتهدین که جهل
 مرکب را معتبری دانند از ظن اشرف می دانند در اجتهاد و هم در تقلید آغا شیخ مقدوح
 و غلط معلوم کرده و ازین باعث اعتراض آغا شیخ بر همه علمای دین لازم آمد مع دانند

در اجتهاد و تقلید

التصدیق لا یخلو اما ان یكون مطابقا للواقع اولاد الاول لا یخلو اما ان یقبل الزوال
 فهو لتقلید و الا فهو الیقین و الثانی الجهل المركب و غیر الجازم و هو عبارة عن

الراجح والمرجوح وهم يعني تصديق خالي اذین نیست که مطابق واقع باشد یا نباشد اگر مطابق واقع باشد پس خالی اذین نیست که قبول زوال می کند یا نه پس تصدیق قابل زوال است که مطابق واقع است تقلید است و تصدیق که قابل زوال نباشد و مطابق واقع است انرا یقین می گویند و تصدیق که واقع نباشد جهل مرکب است و تصدیق که در آن جزم نباشد ظن است و آن علم راجح را گویند و جانب مقابل علم راجح که مرجوح است و هم است و اذین قبیل بسیارند با دارم بر ثبوت معنی جهل مرکب لکن بر اے افهام جناب آغا شیخ بهین قدر کتفا میکنم اما الخاسر پس باید فهمید که در بیان اقسام آنرا س مجتهدین و اقسام علم شان و در بیان حجیت علم مجتهدین و در محل رد و اشکال بمباحث اصولیه علمای حقه طور فرموده اند در قوانین الاصول جناب مرزا ابوالقاسم قمی رحمه الله می فرماید و قد تحقیقنا

فی المباحث السابقه ان المكلف هو القطع الحاصل فی نفس المكلف اذالم یقصر وان لم یطابق الواقع و ظاهر است که قطع حاصل در نفس مکلف غیر مطابق بواقع راجع مرکب می خوانند چنانچه گذشت و این جهل مرکب را بر اے مجتهدین مرزای قمی رح مثل سایر علماء و جاگز می دارد و هم فرموده اند

است فالذی نفع فیما نحن فیہ ان القطع الذی یدعونہ فی الاخبار وان ملک الاصول کانت

قطعیة وان حکم الصدوق بصحة مما یوجب القطع بالصحة بل هو من قبیل ذلک الجزم **والمعصوم**

آر قناعه بالتنبیه و التنبیه ک ادلائل هو ظن و اما دعوی کونہ یقیناً مصطلحی فهو محال بحسب دعواه

من عالم منصف و تحقیق ان دعوی مثل هذا الجزم من خبر الشیخ المشافه الحاضر محال لکن انکاره

قبل التنبیه عن الغفلة عن الاحتمال التسهو و النسیان و اما دعواه فی حق اخبار کتبنا بعد تادیه

الایام **وکن** و تدرج السؤل و وقوع من الغفلات و الزلات و الاشتباہات و کذا

و کذا فی غایه البعد و الحاصل ان دعوی الجزم بان من حدیث الفقیه و الکافی انما من المعصوم

متماً و جزماً لا یخیر فی غایه البعد فضلاً عن التمهید و الاستبصار و الحاصل ان ما یحصل للفقیه

الاطن و اما جزم فی بادی الرای و یززل بالتنبیه و التفسیر **لا یصلح** **والمعصوم** **والمعصوم**

و اما جزم بحصل بعد التفطن و تشبیه لاحتیالات ایضا سوا و طابق الواقع اجماعا و توضیح مطلب این فقرات در موجب تطویل مانع ترجمه کردن است انهام شیخ مقصود است انهام بعوام مقصود نیست ازین هم ثابت شد که فقیه را علم چند قسمی شود و منجمله آنها قطع و جزم خلاف واقع است که عبارت از جهل مرکب است با اتفاق جمیع علماء و الاشیخ من و چگونه گفته نمی شود که هر گاه معنی اجتهاد را دانستی معلوم شدی که چنین قابلیت اجتهاد دارد مجتهد است مسلم و موسن باشد یا غیر موسن عادل باشد یا غیر عادل علی الخصوص در صورتیکه علماء دین را هم جهل مرکب ممکن باشد ولو فی بعض المسئلات فی وقت من الاوقات پس علماء که باحث اند از مضامین علمیه در باب علم مجتهد گر چه جهل مرکب باشد چگونه نخواهند گفت و کلمات مناسبانه بر زبان تسلیم نخواهند آورد ضرور است که در مسأله گذشته خاصه مجتهد را بلفظ جاهل مرکب صفت توان کرد و در نه مطالب غلط نخواهد شد و افاده و استفاده صورت پذیر نخواهد و از جمله ائمه صاحب قوانین است نحن

نشاهد الفسلا و الخول و المجتهدین فی العقول و المنقول بها عضوا و اما یزعم من معرفته فی الفروع و الاصول ففسلا عن الاطفال النسوان و صغار العقول یعنی بی بنییم فضلاست کرام و مجتهدین سا که در معقول و منقول اجتهاد کرده اند بسا اوقات غافل می مانند از معرفت مسائل فروع و اصول که ضروریست آنها را چه جائی که اطفال نسوان و کم عقلمان که اینها بدرجه اولی عقلت می کنند و من جمله ائمه قوانین که در نشان مجتهدین بسیار در نشان حضرت صدوق رحمه الله و علی

فرموده است این است ویرد **تایبان المعرفة بان الرجل لثقة لا یرضی بالاقتراب**

بانه یعنی بحصل القطع ببلایه روایات التي لا یعلم انها منه و بل انها یتیم بعد طغیه الانشباب الیه حتی یتبیط منها انه بهذه المثابة و علی فرض کون اصله منواترا عند مثل صدوق رحمه الله

کیف یحصل العلم بان الصدوق نقل من الروایات مع ذلك الاصل انما لعله عن

مغنیاً من غیر اصله و الا متراج و عدم تعیین و احتمال المزج بین فی القطع و اما نشان لحن

الرجل لثقة فی النقل مجتهداً عن الاقرباء بعد بوثه انما یتبیت عدم تعدد الاقرباء و الکذب و هو

لا ینافی السهو والغفلة والخطا سیما مع تجزیم للنقل بلعنه ورابعاً ان هذه الاصول لو سلم
 کونه متواتراً عند الصدوق فلم یثبت تواترها عندنا و احتمال السهو والخطا والغفلة
 عن مثل الصدوق ره غیر عزیز و خاصاً حصول العلم من مثل هذه القرینة قسم اذ کثیراً
 ما یدللس الراوی امره لترویج الباطل کذا و کذا و سادساً ان غایة ما ذکر ان الراوی لا یروی
 الا ما یقطع بانہ من العصوم و لیس کل قطع موافقاً للواقع اذ قد یکون قطع من باب الجهل المراد
 من دون تفصیر منه و سابعاً ان هذا الحال حال روای الاصل و غایة ما یتبته المدعی
 ان ذلك الراوی لا یروی الا ما یقطع به مطابقاً کان للواقع او غیره و اما حال الواسطة
 بینہ و بیننا فلا یعلم من ذلك و القول بان المراد بذلك بیان صاحب الاصل فالیصر
 جهالة الواسط مع تواتر الاصل عنه قد عرفت الجواب عنه و حاصله ان وطیئة الاصل
 عند الصدوق ره مثلاً لا ینفعنا ولا ینفنا لانا الظن بالصدوق الی غیر ذلك من الالفاظ
 الكثيرة التي یرد علیه لا یطیل الكلام بذکر باختلاصه مضمون اینکه اخبارین که قائل
 بقطعیة اخبار اند میگویند که مثلاً آنچه حضرت صدوق ره روایت کرده است
 قطع باین حسب رواسط حضرت صدوق علیه الرحمة حاصل می شود که راوی
 موثق اند و کتاب شان که در ان احادیث معتبره جمع کرده اند صحیح و موثق است
 صاحب قوانین سه بران رد میکنند و میفرمایند که ممکن است که حضرت صدوق ره
 دیگر بزرگواران باو عنان خود باروایت کرده باشند و اسنادش با امام علیه السلام
 داده باشند و در حقیقت غلط باشد و این افترا بر امام نیست که دانسته افترا
 نکرده باشند و ممکن است که حضرت صدوق ره را سهو و غفلة و خطا در روایت
 اسناد دادن امام بوده باشد و بالفرض اگر این احادیث نزد حضرت صدوق
 متواتر باشد که لازم نیست که نزد هم متواترات باشد و احتمال سهو و غفلة
 و غفلة از صدوق ره او یا دیگر مجتهدین را قطع و جسم زم کلی در اخبار مروی

و این اخبار را در کتاب قوانین سه بران رد میکنند و میفرمایند که ممکن است که حضرت صدوق ره

نحوه یا بوده باشد و این قطع را در نزد خود مطابق واقع می دانسته باشند و در حقیقت
 جهل مرکب باشد یعنی مطابق واقع نباشد و ممکن است که حضرت صدوق ره را قطع
 بر روایات بوده باشد و جهل مرکب نباشد و راه سهو و تسبیحان راه نیافتن باشد
 لکن بعد حضرت صدوق ره تا زمان من که مجتهدین بر او بیان اند شاگردان این ^{خطا}
 و جهل مرکب و افترا را با نام لغیب تصور عمد بوده باشد و بعد میسر باید که علم صدوق
 ره از قبیل علم عامی باشد که صدق در آن علم عاده باشد به نحوی که اطمینان عالم بوده باشد
 و این فقره هم اشعار به جهل مرکب میکند و بعد جهل مرکب هم و بازمی فرماید و لا یحصل

لنا بان الصدوق ^{شکلاً} انما ذکر قطعیهاته سلمنا لکنه ذکر القطع عنده و ان فی له بانه قطع
 فی نفس الامر و ایضاً گوییم معتقد عند الصدوق ره لا یفید القطع بکونه معتقد فی نفس الامر
 یعنی معلوم نمی شود مگر آنکه صدوق ره قطعیهات خود را ذکر کرده است و اگر تسلیم
 کنیم این را پس ضرور نیست که قطع نزد او قطع فی نفس الامر باشد و آنچه که معتقد نزد صدوق
 ره باشد ضرور نیست که معتقد در نفس الامر باشد و معتقد نفس الامر می گاه باشد که قطع
 نفس الامر باشد ازین مبرهن شد که قطع خلاف واقع که عبارت از جهل مرکب است
 در صدوق رحمه الله محتمل الوجود معلوم کرده است و ازین قسب میل می توان این دیگر
 اصولیین بسیار است که در ذکر اکثر آنها طول محل متصور است و نیز در فوائدها این

طور است ان الوجوب اذا ثبت بالعقل او بالشرع فی کفی فی المعرفة التقلید
 او یجب الاجتهاد و بل کفی الظن بها او یجب القطع علی اشتراط القطع بل کفی مطلق
 الجزم او یلزم الیقین المصطلح امی الجزم الثابت المطابق للواقع و علی فرض کفایت الجزم
 مطلقاً بل یلزم المطابقه للواقع اسم لا و قد مر الکلام فی کثیر من هذه المقاسم و ایضاً
 و را و اهل فوائدها است الفقیه حینئذ کالجاهل بالاصطلاح و خوب و قتی که ثابت
 شود بعقل و یا بشرع پس آیا کافی است تقلید و معرفت یا واجب است

اجتهاد و ایما کافی است ظن بمعرفت یا واجب است قطع اگر قطع کافی است پس
 مطلق جزم کفایت میکند یا یقین مصطلح یعنی جزم ثابت مطابق واقع و اگر جزم مطلقاً
 کافی باشد پس ایما مطابقتاً للواقع ضرور است یا نه و تحقیق گذشت که کلام درین جزایا
 اکثر این اقسام و نیز در اوائل قوانین میسر باید که فقیه یعنی مجتهد درین وقت مثل
 جاهل بالا مصطلح است ازین همه مقامات ثابت شد که اطلاق جاهل بر مجتهد کرده
 می آید گاهی به جهل مرکب و در بعضی بعض مقامات بجهل بسیط هم متصف می شوند گریه
 جهل بسیط در اکثر جزایا براسه بر مجتهد لا بدست و صاحب قوانین در جاسه دیگر میفرماید

و تقلید لا یحصل منه العلم لحو از کذب المقدم بفتح اللام و لا یكون مطابقاً للواقع فلا یكون
 علماً یعنی مقدر السبب تقلید در امری علم و یقین حاصل نمیشود چه جائز است که مجتهد
 کاذب باشد پس علم مقید که صادق دانسته تقلید چنین مجتهد کرده بود مطابق واقع
 نخواهد بود پس این ادراک مقید علم و یقین چه طور می شود و باز در قوانین میفرماید

در بیان کفایت تقلید در اصول دین و اذا اکتفینا بهذا الجزم فلا یلزم اجتماع

التقیضیه. اولاً لیشترط فی ذلك الجزم مطابقتاً للواقع و لا یضرب الخرج عن تقلید

المصطلح فان شکت قلت انه اجتهاد و ان شکت قلت انه واسطه بین الاجتهاد و

و تقلید المصطلح یعنی هر گاه کافی می دانستیم این جزم واقع را پس اجتماع تقیضین

لازم نمی آید بجهت آنکه درین جزم مطابقت واقع شرط نیست و گریه این تقلید

تقلید مصطلحی باشد گریه تباحت خواهی این را اجتهاد بگوئی و خواهی واسطه بین

الاجتهاد و تقلید نام می ازین ثابت شد که تقلید بطور جهل مرکب هم در

اصول دین کافی است و هم ثابت شد ازین که اجتهاد بطور جهل مرکب هم کفایت

میکند و هم در قوانین در باب تقلید در اصول دین میفرماید بل بحسب فی الدلیل

ان یقید الیقین اعنی الاعتقاد الجازم الثابت المطابق للواقع او کیفی مطلق الجزم

اولی فی الظن بقول یحییٰ بن یطین بن النفس علی السیفیل الذی مر وقد وجهه ترجمه آید و اجیب است
 در دلیل که عقید یقین و جزم مطابق واقع باشد یا کفایت میکند در دلیل مطلق چیزی قطع
 که مطابق واقع باشد یا نباشد پس می گویم کفایت میکند آنچه اطمینان بخش باشد بشرط
 یعنی اگر اطمینان حاصل شود از جزم غیر مطابق واقع یا از محض ظن پس از اینجا هم ثابت شده
 جزم غیر مطابق واقع هم که عبارت از جهل مرکب است با هم کفایت میکند در تقدیم
 هم و در اجتهاد هم و ایضا در قوانین الاصول است اذ الانسان جائز الخطا فی کل امر عمل

الاسن صحتة فقد لکن المنطقی محفوظ عن الخطا فی الاغلب و فی الحفظ ایضا متفاوت بحسب
 تفاوت للاعیان و الارار یعنی انسان جائز الخطا است در هر مرحله مگر منطقی اکثر اوقا
 از خطا محفوظ می ماند مگر محفوظ ماندن از خطا ویراے هر مجتهد یکسان نیست بعضی ذکی اند
 و بعضی غبی بعضی تجربه کار و بعضی نا تجربه کار بعضی مبتدی بعضی منتفی و پیر و جوان چنانکه
 گذشت و باز میگوید در بیان اجتهاد و احوال مجتهدین مرض الذهن بالاعوجاج و -

الاستنباطات یعنی بیماری ذهن کجی و اشتباه آن است باز میفرماید و الجاهل فی
 المباحث السابقة یعنی مقدمات الاجتهاد و مثلاً یقتضی جواز عمل غیر مستقیم الطبع
 ایضاً علی مقتضی فهم فی البادی الراسه و لکن علی لفظه لاحتمال الاعوجاج و لتقصیر
 فی التفحص فلیس بعد و فعلیه ان یعالج نفسه و یفحص عن جاهلها و یعرض فهمه علی سایر افهام العلماء
 المسابین لكل المعنیین عند اولی الافهام و یستعلم حاله بهذا المیزان المستقیم و یقسط ال

التقدیم فاذا ظهر الاعوجاج فلیحترز عن العمل برائة و مما ذکر لیظهر حال مستفیدیه ایضا
 یعنی جاهل بمباحث مرقوم سابق را عمل باشد که غیر مستقیم الطبع است حسب فهم او مجتهد
 در بادی الراسه جائز است تا وقتیکه تظن بجلالت آن نشود پس این مجتهد مغرور نیست
 بسبب احتمال کجی ذهن او و تقصیر او در تحصیل قوت استدلال پس لازم است همین
 مجتهد را بجلج بنفس خود و تفحص حال خود و در این مباحث و فهم خود را ظاهر کند پیش مشایخ

محله است وین که از مستجدین باشد نزد عقلا و صاحبان فهم و احوال خود بشناسند باین طریق
 مستقیم طریق قدیمه که از زمان سلف همین طریق جاری است پس اگر اعوجاج او بر او شکست
 شود پس از آن رای خود که اولاً صحیح نمیده بود و حالا خطایش ثابت شد پر میزند
 عمل بر این رای خود نکند که جهل مرکب بود یا منگشون خلالت واقع بود و باید احوال
 مستجدین چنین مجتهدین هم برین عنوان باشد و اعوجاج عام است که بطور ظن
 باشد یا بطور قطع بلکه ازین هم زائد گفتند اند اصولیین نشان مجتهدین مگر درین کلمات
 هم قیاسی براسه اصولیین لازم نمی آید که درین تحقیق و تصور مسائل اند معاذ الله
 بنظر مبتدیان علماء و فروع از جمله کلمات یکدیگر در نشان مجتهدین فسر موده اند
 این است که زوجه مجتهدی چند بار شخص دیگری صحیح کند و باز رجوع بجهتند
 اول کند و باز پیش دیگری رود و باز رجوع کند و درین صورت مثال تجدید است
 مجتهد و او اند و ازین قبیل بسیاری امورند که پیش عوام مستحقانند اصولیین
 می نویسند اگر من سوالی از جهل مرکب کردم و گفتند که ایام ممکن است که گاهی در تمام
 عمر کسی مجتهد را جهل مرکب عارض می شود یا نه من میدانم که عارض می شود و چه پسند
 چنین سوال بیدینی سائل متصور نیست اگر بیدینی است معاذ الله اصولیین و
 مجتهدین کرام بر علم آغا شیخ بیدین متصور می شوند اعوذ بالله و مجتهدین هر گاه مسلم
 و غیر مسلم و مومن و غیر مومن عادل و غیر عادل همه شوند پس مجال گفتگوی سائل وسیع
 خواهد بود و مجال اعتراض محیب تنگ تر و کوتاه خواهد بود و من عام الاما و قد خص را
 هم آغا شیخ قرا موش کرده است بالفرض اگر محیب اعتراض کردن منظور هم باشد
 و مجتهدین را جائز الخط اندانند لجا و اگر ام مجتهدین عادل و اصولی پس چرا آن
 شیخ نه نمید که شاید مقصود سائل مجتهدین غیر مسلم و غیر عادل باشند علاوه
 اینکه منصب سائل چنان است که بران اعتراض نمی شود بجز جواب کلام ازین هم

بدتر و بالاتر را هم می تواند پرسید مثلاً وجوب یا وجود شریک الباری را پرسید که
 آیا جائز است یا نه یا سوال کند که نبوت باطل است یا نه باری تعالی تسبیح است یا نه
 یا اعتراض بر قدم باری وارد کند و جواب اعتراض از کسی نخواهد بنظر تحقیق خود یا
 بنظر سایر طرقت مقابل خود بلکه اکثر علماء اعلام در کتب خود چنین ایراد را بعد از قبیل خود
 وارد می کنند و باز جوابش را می نویسند بر سه طبع آن زمان و تحقیق و تشیخ از زبان بیدینی
 سائل ادکجا پیدا کرد نخب است از آغا شیخ کتب اصول را ندیده است یا دیده است
 و نفهمیده است یا بعد خواندن و تحصیل علم کردن حالا چونکه مشغول درس و تدریس این
 درین ملک با موقوف و متروک شده است مسائل مشکله و غیر مشکله همه افراموشش
 کرده است که ازین الفاظ چنین مضامین بآغا تعجب رو میدید حالاً برای از وی یاد
 بآغا شیخ مضمون دیگر میگویم و آن اینکه مجتهدین بیدین هم می باشند ممکن است
 که کافر هم باشند و جهل بسیط یعنی جهل سافح در همه مجتهدین عاقل باشند یا غیر
 اثنا عشری باشند یا غیر آن یافته می شود از وجه امکان بدرجه وقوع رسیده است
 بلکه علم کم و جفیل زیاده است در آنها یا بآغا شیخ درین فقرات غور کند و زودتر
 بی تاوان فکر درین بگویشخ پردازد آدم بر سر مطلب در مسائل شرح رسایل است

حاصل الفرق بین القطع و غیره کالطن ان القاضی اذا حصل القطع لم یحصل خلافه
 وان کان قطعاً فی الحقیقه من سبیل اجمل المرکب یعنی میان قطع و ظن فرقی است که قاضی
 را بر کاتقطع حاصل شود احتمال خلاف در آن نباشد گرچه این قطع جهل مرکب باشد
 و قطع عام است مجتهد را حاصل شود یا مقدر اگر حقیقه میان علم مجتهد است
 کما لا یخفی و در مسائل است و مما یدعی باعتبار القطع فیہ علی وجه الموضوعیه الحاشیه فی
 القاضی - و ظاهر است که قاضی بجز مجتهد فقیر جامع الشرائط نمی باشد و درین جامع
 قطع عام مجتهد جامع الشرائط را باشد یا غیر آن را لکن از قریبیه مقام مختص بفقیر است

و هم در مسائل است و اما الموضوعات فقط القاضی خود فیها و بعد بقتضا است موجب
 القادوس من ای سبب حاصل و شد المعنی فی القوی و هم در آن است بمقام بیان خطا که بقیما
 می شود توضیح ذالک ان الامر الواقعی انما یکون فی الواقع مع قطع النظر عن تعلقی العلم
 به مثلاً فاذا صار متعلقاً للعلم فان ذان ذالک العلم مطابقاً للواقع کان اعتقاداً
 یقیناً والا کان جهلاً مرکباً فالعلم جهة الکشاف الواقع وطریقه لاجبته الدالة علی
 المادة النفس الامریه والواقع شیء والعلم شیء آخر الی غیر ذالک و هم در آن است
 فالعقل مفسور علی الاطلاق و الاذعان بمقتضی ما انکشف له بالضرورة او بالنظر ان علم
 بان العلم قد یکون جهلاً مرکباً والنظر قد یکون خطأً فان جهة العلم والاكتشاف
 ضروریة قطریة ولیست نظریة بتحقیق که امر واقعیشو در واقع اعم از اینکه
 علم بان متعلق شود یا نشود پس و فیکه علم بان واقع متعلق شود پس این علم مطابق
 آن واقع اگر باشد چنین اعتقاد را یقین می گویند و اگر مطابق آن واقع نباشد پس
 این چنین اعتقاد و جهل مرکب است پس علم جهت الکشاف واقع است و طریق
 انکشاف است نه اینکه دال بر ماده نفس الامر باشد که خلاف آن واقع هرگز نباشد
 چنین ضروریست علم شیء دیگر است و واقع شیء دیگر پس عقل مخلوق است براس
 اذعان بمقتضی انکشافیکه بدلیل حاصل شود یا بسبب و بسبب گرچه آن عالم میدانند
 که این اذعان من گاهی جهل مرکب هم می تواند شد و هم میدانند که در نظر و قلم
 خطا هم ممکن است زیرا چه که دلیل بودن چنین انکشاف ظاهر است و بدیهی محتاج بانقباض
 نیست و ازین قبیل در مسائل و وسایل خفیه موجود است باید آغاز شیخ به بیت
 و ورقو این است بل یعنی سطلق الجزم الذی یطعن به النفس و ظاهر است که هر یک
 اطمینان نفس از آن حاصل شود شامل است علم عادی و جهل مرکب را
 و بعد میفرمایند فیما یدعی فیما لا یجهد و المطابق للواقع و غیره پس اجتهاد عدم مطابق

للاوقع شامل است جهل مرکب و ظن را پس مجتهد جاهل مرکب هم می شود بلکه چنین میتوان گفت که مجتهدین قاطع و جاهل مرکب و ظان هم می باشد و او هم و شاک و متقلد و لونی بعض المسئلات و جاهل بسیط هم می باشد بلکه جاهل بجهل ساذج زیاده استند و جافلی منع این نتواند کرد الا آغا شیخ که ما شار الشریع در علم اصول فقہ دارد

و در قوانین الاصول است والحاصل انه لا دلیل علی کون الکافر المجتهد فی دین مع عدم

تقصیر مستحقاً للعذاب دون المسلم مع تساویهما فی المرتبة والاجتهاد کما اشرنا الیه سابقاً یعنی دلیلی نیست این که دو مجتهد یکی مسلم و دیگری کافر اجتهاد کنند و مقصر در استدلال نشوند پس مطابق واقع اگر نباشد اذعان آنها کافر محذب شود و مسلم مثاب بجهت اینکه این هر دو مجتهد کافر و مسلم ساوی اند در علم و در شبه اجتهاد و بر آن ثبوت این پنج امور اعنی معنی اجتهاد لغتاً و اصطلاحاً و غیره و صفات علم مجتهد و مقام مجتهد و معنی جهل مرکب و ذکر اصولین احوال مجتهدین را که اجتهاد چه طور میکنند و چه چیز حجت است و چه چیز نیست و وصف کردن آنها را با لفاظی که نزد عوام خوب نیست همین قدر کفایت میکند اگر کس است حرفی بس است زیاده طول دادن بیکار است براسه اهل فهم پس حالاً از آغا شیخ ممدوح باید پرسید که آقا سید همین قدر سوال کرده بود که آیا مجتهدی را گاهی در بعض مسئله جهل مرکب عارض می شود یا نه ازین سوال اگر سیدینی سائل با جهتاد آغا شیخ ثابت شد و آغا شیخ چنین سائل را کافر میدانید پس صاحب قوانین را و دیگر اصولیین را و جناب شیخ مرعشی علیه الرحمه را معافاً بحد حقیقه بدگفته است آغا شیخ بجهت آنکه از دلیلی حکم کرده آن دلیل جاریست باین علمه مشترکه است و آغا شیخ عذر نمیتواند کرد که محل عذرت آنرا اصولیین در خود و در دیگر اصولیین احتمال جهل مرکب پیدا می کنند نزد آغا شیخ بر همه اصولیین اعتراض او وسیع می شود و عجز باشد

من ذالك ومن اوجاب العظم اگر بيب اين مباحث و ايرادها و جوابها و قيل مقال
 اصوليين و خطابات يكديگر را و يكديگر را چهل مركب صفت كردن بر ششم آغا شيخ
 همه علماء اصوليين معا ذالك بدين شد ند پس ندانم آغا شيخ عمل با حکام چه جور
 ميکند بايد آغا شيخ جواب بدد و عذر معقول پيش کنند و سائل هر تيز را ميتواند پرسيد
 مستد يقين و جيل مرکب وطن چه بلکه از اين بالاتر را مي تواند پرسيد مثلاً سوال از شريك
 الباري و سوال از بطلان نبوت و بطلان معاد و سوال از اعدام افلاک و عرش
 و کرسی همه را مي تواند پرسيد و علماء را اعلام چنين مضامين خيلي درج کتاب کرده اند
 در کتب عقائد هزاره ايراد مثل اين و بالاتر از اين موجود اند آغا شيخ از سوال
 از چهل مرکب که با حسل را عارض مي شود تعجب کرد و سائل را بيدین و کافر
 دانست است لاحول و لا قوة الا باللہ العلي العظيم و واسے برين دانست
 جناب آغا شيخ شايد خطا را منحصر در وطن دانست است و قطع را منحصر در يقين بطابق
 واقع فبيده است با مجتهدين را جاز الخطا نميداند غلط دانست است چنانچه از سابق
 واضح است دهم از لاحق لایح می شود جناب شيخ مرتضى رفع الشك در جات و حجيت
 منطه خود ارشاد مي فرمايند نعم الانصاف ان الركون الى العقل فيما يتعلق بدارك
 مناطات الاحكام ليتقل منها الى ادراك نفس الاحكام موجب للوقوع في الخطا كثيرا
 في نفس الامرو ان لم يجتن ذالك عند المدرک كما يدل عليه الاخبار الكثيرة الواردة
 بضمون ان دين الله لا يصاب بالعقول و انه لا تنى البعد عن دين الله من عقول
 الناس ترجمه بلي الانصاف اين است که بدارك معروف عليه الاحكام تا اينکه
 عقل سائل شود از ان مقدمات بطرف خود و ذی المقدمات انى احكام اين جور
 است و توجیه خود را در انرا و ثبات و در نفس الامر گرچه مدرک استمال خطا ندارد چنانکه
 در انجا ثابت است که دين خدا از عقول الناس البعد است صحيح چيز اينها

قدر بعد نیست مطلب اینکه اکثر اوقات از مجتهدین خطای می شود هم در ظن و هم در قطع خلاف واقع که جهل مرکب است گر چه آن مجتهد میدانند که قبل از ظهور خطا که من خطا نکردم لکن نافی احتمال خطا نیست چه که مسائل دینی را در یافت کردن خیلی مشکل است و گویا اینکه دعوی اصولیین اینکه تعبد بظن ممکن است عقلاً و این تنبیه مطابق عمل بظن را منع میکند و دلیل بی آرد باین طور که اگر خبر واحد حاکی از تنبی باشد و تعبد باین خبر واحد با تنبی باشد باید تعبد باین خبر واحد هم جائز باشد که حاکی از وجود واجب تعالی باشد و لازم بدیهی البطلان است پس لزوم هم تعبد بخبر واحد که مفید ظن است باطل است صاحب اصول جواب داده است باین طور که عمل بفتوی که خبر واحد است چه طور میکنی و به بیند چه طور عمل میکنی که هم خبر واحد است و بقطع خود که عمل میکنی این قطع گاه جهل مرکب میباشد چه طور عمل میکنی لکن شیخ مرتضی ره ازین جواب الزامی که صاحب و معمول داده است راضی نشد و می فرماید که نقض بفتوی خوب نیست و کذا لکن نقض بقطع با حتمان جهل مرکب نیز وارد نمی شود چرا که بر قاطع معلوم نیست که من جهل مرکب عمل میکنم و اگر صاحب وصل کرده است که بعد ظهور اینکه این راهی من مقتضای جهل مرکب بود پس این هم خبر واحد است چه طور ازین جهل مرکب امتناع میکنی پس میگویم که تعبد بخبر واحد در اینجا برود چه است احدیما ان یسبب العمل به یجوز کونه طریقاً الی الواقع و کاشفاً ظنیاً عنه بحیث لم یلاحظ فیة سصلوة سوی الکشف عن الواقع کما قد تفتق الکتابین انداد باب العلم و تعلق الغرض باصا به الواقع فان الامر بالعلل بالظن الجوی می آید لایحتاج الی سصلوة راجیه علی المصلوة الواقعیة التي لغوت عند من افتهت انما یجوز ان یلاحظ کما ان یحدث فی صلواة الجمعة بسبب اخبار العاهل بوجوبها

فی مسئله الشرعیة و تقلیداً فی ال منطقیین کافی نیست تا وقتیکه آنفیت نامه حاصل نکند
 منطق و درجه چهارم درین فن حاصل نکند پس بعد تکمیل منطق و صرف و نحو و
 معانی و بیان و اصول لغت اند و اصول فقه و تکمیل علم آیات احکام و علم الاخبار
 و علم الرجال و برخی از ریاضیات و قدری در بعض علوم دیگر شروع در اجتهاد کند
 آن وقت هضم با وجود تکمیل منطق محتمل الخطا است بل سوائے معصومین ^{علیهم السلام}
 کل علما اگر چه اهل اثر باشند محتمل الخطا اند اعلم ازینکه در ضمن آن با خطا و شو و یا در
 قطع آنها سهو و غلط حاصل شود بی متیقن ^{جمله مرکب است اگر خطا واقعی باشد و علم مجتهد یا یقین است}
 یا جمله مرکب یا ظن زیاده ازین نیست چه که شک و دویم اضعف مدارج علوم اند
 اعتباریست ندارد و باقی ماند از صورت علمیه که تقلید است پس آن در مجتهدین
 به مجتهد صورت نمی بندد پس این رسم علم را تعبیری می کنند بقطع و ظن و علم
 عادی هم در همین داخل است غالباً پس خطا که می شود در ادراک خلاف واقع میشود
 و ادراک خلاف واقع در علم است جمله مرکب و ظن و در علم
 عادی هم امکان خطا است و در یقین که خلاف واقع نیست خطا واقعی نمیشود پس ثابت شد
 که خطا در جمله مرکب می شود و در ظن لکن ^{سپس اگر خطا پیشود و همچنین کشف خطا هم کمتر}
 می شود و باید دانست که خطا در علم می شود چنانکه آغاز شیخ فخریه است که این
 صریح البطلان است و نه در جمله بلکه خطا در نظر و فکر می شود و معنی در طریق تامل
 و دلیل مستند ترتیب امور معلومه از برای تحصیل امور مجهوله بطریق صحیح نکرده
 همین خطا است و احتیاج است در لال بر مدعا و مطلوب نظر در بشود و در بدی
 که درین محتاج دلیل نباشد و معلوم نظر در و هضم است نسبت مختلف آن است
 که ^{بیشتر} باشد که بعد از سه مرتبه اما مختلف اول ^{بیشتر} است و در حساب
 و آثار و باب منطق یعنی علم ^{بیشتر} و درین قسم خلاف ^{بیشتر} است

وخطا هم در تاج افکار نمی شود بجهت اینکه خطای الف کربا از جهت صورت دلیل است
 یا از جهت ماده و لیس و خطا من جهة الصورة از علت اسے اعلام واقع نمی شود و غالباً
 چرا که معرفت صورت از و اصوات است نزد اذیان مستقیمه و ادرار سلیمه و خطا از جهت
 ماده درین علوم که بنا بر مسائل اینها بر یقینات و بدیهیات است واقع نمیشود
 بجهت آنکه مواد درین علوم قریب بحس اند و اما قسم ثانی که ماده آن قریب بحس نیست
 الیهیات و طبیعیات است و علم کلام و علم اصول فقه و مسائل نظر فقهیه و بعضی
 قواعد منطقیه و اکثر قواعد علم طب و غیر ذلک من النظریات و همین باعث است
 که در علوم الیهیات و طبیعیات و فلاسفه و فقه اصول فقه چه قدر اختلافات
 و مشاجرات واقع است و می شود پس معلوم شد که مجتهد باشد یا متفلسف متحمل الخطا
 بر شخص است سوائے معصومین علیهم السلام و بیهین مجتهد بکے ندارد علماء که نسبت
 جمل مرکب میباشند علماء کے اعلام و لو احتمالاً پس میخواهم که در باب نسبت جمل مرکب
 بعضی عبا و جناب شیخ مرتضی روهی و غیر من محسب بر آرمه و آن اینکه الغالب کو خطا

فی نظر اغلب مطالعین من العلوم الحاصدہ للکلف بالواقع لکن کثیراً فی نظر التشارک
 جمل مرکب یعنی امارات للواقع بنظر مکلف اکثر از علوم حاصدہ او مطابق بواقع
 باشد بجهت آنکه اکثر آن با از علوم مکلفین بنظر شارع جمل مرکب است و ازین
 نسبت بسیار است که علم مجتهد بنظر شارع جمل مرکب هم میشود و اگر سخا هم که استخوان
 جمل مرکب و نسبت آن علماء و بیان کنیم یک رساله در جمل مرکب درست کرده شود
 براسے ناظرین همین شد و پس است جناب آغا شیخ جمل مرکب را و شناسام فهمیده
 است حال آنکه جمل مرکب علم است و اقوی ازین کار علماء و شعرا کلام است و جمل
 جمل و لکن جناب آغا این را از صفات جمال و بده و صبیان معلوم کرده است
 اکنون حاج سجاد دست پاچه شدن جناب آغا است که خواجہ محقق نصیر الدین طوسی

در اخلاق با کسی که جاهل بر کتب را از روی کمال شرم و استوار و اصولیست این امری
 مجتهدین تجویزی کنند چه معنی دارد و باید اولاً شیخ بفهمد جاهل مرکب از صفات زیر
 چگونه است و علما منتصفت باین جمعی چه طور اند اگر نفی از من پرسند تعجب است
 از آنجا که سائل را بیدین جاهل تصور کرده است حالانکه سائل در سوال نگفته است که
 علما و بالذات جاهل اند در هر مسئله و در هر مسلم و در فقه هم جاهل محض و عامی صرف اند معاذ
 بلکه در سوال موجود است میگوید که آیا گاهی در مسئله قطع نشان خلاف واقع میسر
 یازد از امکان قطع خلاف واقع در بعضی مسائلات که مجتهدین قائل باین تجویز
 جاهل مجتهدین در هر مسئله و همیشه از یکجا استنباط کرده است و علاوه از لفظ
 مجتهد مجتهد جاهل مع الشرائط عادل و انما عشری اکل انفسه او و مطلق از چه است
 فهمیده است این قدر هم نفهمید که غیر معصوم کل مجتهدین قبل تحصیل علم جاهل
 بودند بلکه قبل ازین حالت بدو صبیان بودند و بعد تحصیل علم در ابتدای اجتهاد
 خود در بسیاری از مسائل جاهل بودند و بیانشند و بعد حصول بلکه اسخه و قوت اجتهاد
 بلاطلاق و کمال نفس هم اگر در فقه کامل و در اصول هر شدند ضرورت نیست که در نسبت
 محال آشته باشند و درین هم اگر کامل باشند ضرورت نیست که در طلب و دیگر علوم
 کامل باشند بلکه می توانند شد که در اکثر علوم باعتبار بعضی مسائل و در بعضی علوم باعتبار
 اکثر مسائل جاهل باشند لاشک فیه و چونکه اطلاق عالم باعتبار حالت ادراکیه
 و صورت علمیه است پس اکثر اوقات از اکثر چیزها ذهن خالی می ماند باعتبار خلود ذهن
 عن العلم جاهل می توان گفت آغاز شیخ بیچاره از لفظ قطع خلاف واقع که نشان علما
 احتمال آن پیدا کرده شد تعجب کرد و آغازین سوال را خوب فهمیده است مگر جاهل تجویز
 عام فیرجی سائل را چه بدین و جاهل گفت تا بشهادت قبله سائل بدنام شود
 این چند حرکات از نشان ادراک علم بعد است بر او فی و اعلی می دانند که انسان

جهل مخلوق شده است لکن در جهل یکی با دیگری فرق دارد آنجا شیخ را باید که اتفاق
رسائل شیخ مرتضی را در ملاحظه فرمایید که چه طور قطع و یقین موافق واقع و غیر موافق را
تحقیق فرموده است و در نسبت داخل احتمال جهل مرکب علماء را با کسی ندارد مثل

سائر علماء اصولیین تا این شبیه بر او واضح شود و در وسائل است ان المشابه كما يدل

عليه بعض الاخبار المشبهة بما يله فنقول لا تنس من الظاهر مشبهة وكل متشابه مشبهة

فلا تنس من الظاهر متشابه و اول الم يكن متشابهاً في وجه واحد وكل محكم بحسب العمل به و هو ان

انا الكبرى فلا تخار و انا الصغرى فلان معنى قوله ما اشبهة على جاهله هو ان غير الامام عليه

السلام المعبر عنه بالجاهل بعد علمه بالوضع تصور منه الجهل بالمراد من اللفظ بحيث لا يكون

فيه ولا شك ان الظاهر من المراد منه منظوناً فلما يكون مشتبهاً بهذا المعنى و اجاب عنه

اولاً بما حاصله ان المنظون ايضاً مشبهة لصدق الجهل المقابل للعلم اللذی هو الاعتقاد

الجاهل على الظن فانظان ايضاً جاهل يعني تشابه آن است که بر جاهل مشبهة گردد پس

میگویم هیچ ظاهر مشبهة نیست و هر تشابه مشبه است پس هیچ ظاهر تشابه نیست و چون

تشابه نیست محکم است و عمل بر هر محکم و اجاب است اتفاقاً و ثبوت آنکه تشابه مشبهة

است از بسیاری از اجتهاد و ثبوت آنکه ظاهر مشبهة نیست بحکم این است که

غیر معلوم علیه السلام که کل جاهل علماء و جاهل اند بعد حصول علم با آنها جاهل بر اد لفظ

می تواند شد باین طور که متردومی شوند در احدی مسئله از تشابهات و شک نیست که

ظاهر منظون است پس مشبهة نیست که مشبه بر جاهل باشد اعنی چون ظاهر منظون

شود چه طور تشابه میشود پس ظاهر محکم شده و جواب داده است باین طور که منظون هم

مشبه می شود چونکه علم که اعتقاد جاهل را می گویند مقابل آن جهل بر ظن که مقابل

جزم است صادق می آید پس ظان هم جاهل است حاصل اعتراض اینکه ظاهر قرآن است

است که معلوم است و تشابهات قرآن تحت نیست که منظون نیست بلکه جهل حاصل

حاصل جواب آنکه مطلقاً هم باین اعتبار مجهول و مستتر است چرا که جهل ظن
 صادق می آید بحیثیت اینکه ظن مقابل اعتقاد عاجز است و جهل هم مقابل علم
 عاجز است پس ظان هم البته جاهل است از اینجا معلوم شد که هرگز از ظن
 شی حاصل شود و او را باعتبار تطرق اعتبار جهل در آن جاهل می توان گفت
 که شائبه جهل اعمی و هم مقابل علم راجح در آن ضروریست اگر شائبه جهل در آن
 نباشد ظن نباشد کلاً لایحتمالی ازین معلوم شد که غیر معصوم جاهل اند و هم ثابت
 شد که فقها که اکثر اوقات از ظن خالی نیستند بلکه علم ظنی است قطع کما حاصل
 می شود باعتبار اجتهاد و حصول ظن جاهل اند همین وجه اعمی ظنیت فقه و ا
 مجهول میگویند پس آغاز شیخ حقیقه را رقم سوال در الباطن در ریه قرار داده است
 و نیز بعد این هر چه کلمات ناشایسته در خطابات کرده است حقیقه بعلمای کرام
 و فضلاء عظام گفته است که اینها نسبت جهل بفقها داده اند نه من از طرف خود
 گفته ام جناب شیخ معتقد است که مجتهد را به نهی جهل عاوض نمیشود و علم ماکان
 مایکون و اگر حاصل است بلکه مثل علم باری تعالی علم اینها است پایت ثابت کند برادر
 من مجتهدین را علم غیب نیست و بکسب و اکتساب چیزی که حاصل میکنند
 و عالم میشوند باین وجه واقع از علوم نمی شوند و اگر دستگاه بر اکثر علوم مثل
 شیخ بهائی علیه الرحمه و علامه علی و محقق نصیر الدین طوسی کسی پیدا کرد کامل در هر یک شود
 توجه نفس بظرف همه علوم مساوی نمی باشد بلکه تفاوت است بلکه اگر در علم
 محال پیدا شد مثلاً کسی در فقه و اصول احوال افراد شد و مجتهد مطلق و صاحب قوت قدر
 هم شدن نمی شود که در همین علم که در آن کامل است اجتهاد و کجیح مسائل کرده باشد
 حد که این محال عادی است و در مسائل که اجتهاد کرده است و هم مجموع مسائل در هر
 وقت مستحضر نزه او نمی باشد پس باعتبار همه این نقص اطلاق جهل بر او میتواند شد

بلاشکرتیبه و هر سندی که مستحضر نزاد است هم یا مقطوع مطابق واقع است یا نه
 اگر مطابق واقع هست البته علم و یقین است لکن قطع موافق واقع کمتر حاصل می شود
 و اگر مقطوع مطابق واقع نیست پس یا مقطوع نیست و یا مقطوع است و مطابق واقع
 نیست اگر مقطوع غیر مطابق است جهل مرکب است و اگر مقطوع نیست پس یا نطنون است
 یا موموم یا مشکوک اعتبار جهل در موموم و مشکوک ظاهر است و در نطنون چنانچه
 جهل یافت می شود و مشتبه بر عالم است چنانکه گذشت و در علم عادی هم امکان
 جهل است چنانکه گذشت پس در مجتهد باعتبار غیر مقطوع مطابق احتمال جهل موجود است
 پیش ثابت شد که مجتهد گاهی و باعتبار بعضی مسئلات از صفت جهل خالی می تواند
 الحاصل نزاد آغای شیخ بیدین و جابل کسی است که چنین سوال کرده است و حاصل
 سوال همین که آیا می تواند شد که مجتهدین را گاهی جهل مرکب در مسئله عارض شود
 یا این عرض محال است چون علمای کرام احتمال جهل مرکب در اکابر علماء و فقهاء
 پیدا کرده اند پس نزاد آغایان هم اعتراض و خطاب بی دینی و دیگر لانت و
 در گزاران عائد می شود نشان علمای کرام و فقیر بری است افسوس اگر جناب
 آقا کتب را می دیدید و از فن اصول و افت می شد چرا همچنین میفرمودند که علماء
 راجع شود

سؤال

اسی دلیل علی حجت القطع الشرعی للمجاهل فی الجهل المركب بالمسئله الشرعیة هو الشرع
 القطعی اول العقل القطعی ترجمه سؤال آنست که کدام دلیل و لالت میسکند بر حجت
 قطع شرعی از براسے جابل و در جهل مرکب مسئله شرعیة یا او شرع قطعی است
 یا عقل قطعی است مقصود ازین سؤال بفریة بسؤال قبل آنست که چون مجتهدین
 جابل اند به جهل مرکب پس فقط اعتقاد می است که دارند آن اعتقاد مطابق

مطابق واقع نسبت پس نسبت بواقع جاہل اند و از روی جہل مرکب اور عاصی قطع
 میکنند پس بر ہم چنین قطع بی پاسے کد ام دلیل دلالت میکنند آیا آن دلیل
 از شرع آندہ است بطور قطع یا از عقل آندہ است بطور قطع این حاصل کلام این
 سید است و درین کلام کمال توہین علماء است کہ از سید ناشی شدہ است
 و بیچ لحاظ قانون ادب و تہذیب مرعی نداشتہ است نسبت باین بزرگان دین
 و مذہب بہمانا مضمون این حدیث شریف نبوی بسبع شریفیش نرسیدہ است کہ
 فرمودند من اکرم عالماً فقد اکرمنی ومن اکرم منی فقد اکرم اللہ ومن اکرم اللہ
 حق علی اللہ ان یدخلہ الجنۃ ومن ابان عالماً فقد اباننی ومن اباننی فقد ابان اللہ
 ومن ابان اللہ فحق علی اللہ ان یدخلہ النار یعنی کسیکہ اکرام کند عالمی را پس تحقیق
 کہ مرا اکرام کردہ است و کسیکہ مرا اکرام کند خدا سے متعال را اکرام کردہ است
 و کسیکہ خدا سے متعال را اکرام کند حق است بر خداوند کہ اور او داخل کند در بہشت
 و کسیکہ ابانت کند عالمی را پس تحقیق کہ مرا ابانت کردہ است و کسی کہ مرا ابانت کند
 پس تحقیق کہ خدا سے متعال را ابانت کردہ است و کسیکہ خدا سے ابانت کند پس حق
 بر خداوند کہ اور او داخل کند در جہنم و این معین است کہ عالمی کہ منظور نظر شرع
 انور است ہمین علماء شرعیہ و مجتہدین اند چہ کہ اگر علماء صرف و نحو و لغت
 و منطق و معانی و بیان مراد باشند مجال است چرا کہ شخص ہمہ این علوم را کہ
 پیدا کرد و بر وجہ احسن یاد گرفت بر لسان اہل عرب و رموز است استخسانیہ ایشان
 اطلاع پیدا کردہ است آنگاہ بقدریک سائیس عرب فہمیدہ است و زائد ازین
 فخر از جہت او پیدا نخواہد شد و این علوم با اعتبار داخل علمند کہ مقدمہ شوند از جہت
 فہم کتاب اللہ و سنت و تفسیر و غیر آن از احکام شرع پس شرف این علوم بشرف
 ذمی المقدمہ است کہ فہم مراتب نہ کورہ باشد کہ مقدمات اجہاد اند و الا لکرمی المقدمہ

بران مترتب نشود بر همان مقدمات توقف کنند هیچ شرف بران مترتب نخواهد شد
 مگر گاه است که صاحب خود را از کثرت غور که لازمه اول تحصیل است و اخل در حدیث
 هم قرار و جا بدین بجهل مرکب متبرار میدوید چنانچه این تصدیق از فاضل زراقی اعلی
 مقامه در تفسیر جمل مرکب گذشت و هم چنین قطعاً علماء علم نجوم هم را استند
 بجهت کثرت ندیده که از صاحب شریعت در حق ایشان رسیده است مثل قول
 النبى صلی الله علیه و آله وسلم من آمن بالنجوم فقد كفر یعنی هر کس که ایمان بنجوم آورد
 پس تحقیق که کافر شده است و مثل حدیث دیگر از معصوم که المنجم کالکاهن و
 الکاهن کالساحر و الساحر کالکافر و الکافر فی النار یعنی منجم مثل کاهن و کاهن مثل ساحر
 است و ساحر مثل کافر است و کافر در جهنم است و مثل حدیث دیگر از حضرت
 کذب المنجمون بر رب الکعبة یعنی سجده کعبه که منجمون دروغ گویند و اخبار درین باب
 بسیار است پس قطعاً این علم هم محوط نظر شرع نیست و هم چنین است علم جغرافیا
 و هندسه و حساب بجهت آنکه هیچ شرف و ثمره نیست از برای صاحب این علوم
 مگر ثمره عائد به معاشش مثل سائر اهل حسنه از حیاط و حداد و کفاش که باید نبوکری
 نزد مسلمان یا کفار از جهت پیمایش اراضی یا ترود در بیجار یا محاسبات مالیه اشرار
 یا ابرار یا تقسیم اطفال صغار یا کبار و انکار اللیل و اطراف النهار مآلی حاصل نموده
 بصرف معاشیت خود برساند پس علم نیست که شرف و کمالی بسبب آن در نفس
 حاصل گردد که ثمره آن بعباد که عمده منظور عقلا و صاحب شریعت است عائد
 گردد و تا آنکه باین اعتبار عالم بر او اطلاق گردد و مصداق حدیث شریف شود و
 هم چنین است علم حکمت و فلسفه چه که این علم هم علمی است که چه قدرندست از صاحب
 شریعت از نبی و ولی و ائمه در باب این علم رسیده است و جهت در کسان را از
 هدایت بوادى کفر و ضلالت انداخته است و گمراه و دهری ندیب کرده است

و جمیع علماء شرعیات است و در این کتاب که مشیّد اندوختن
 و مسائل در روآن تصنیف کرده اند و از عاقبت آن مردم را شکر نمودند پس
 این هم علم نیست که محل التفات صاحب شرعیات باشد ولی مجتهدین از علماء
 که حاصل علم شرعیات اند که احکام تکالیفیه عباد را از ماخذ آن اخذ میکنند و
 عباد میرسانند که اگر ایشان نباشند مردم از زیر تکالیف عبادت خارج می شوند
 و در عدا و حیوانات غیر ناطقه داخل میشوند و هم چنین اگر ایشان نباشند راه زمان
 طریق شرعیات باندک زمانه عباد اندر از زمین و در سبب سحر کرده بود می کفر
 و غیبت می اندازند و اگر ایشان نباشند چه قدر فساد در میان عباد منتشر شود
 از جهت اختلاف ایشان در امور معاملات نشان از مناجیح و مکاسب و موایز
 و غیر آن از مفاسد که بسبب وجود این بزرگواران که میزان عدل الهی اند به بیان
 احکام الهی این مفاسد دفع میگردد و با اصلاح تبدیل میشود و اگر ایشان نباشند
 کدام حجت در میان خلق است که خداوند متعالی بوجود و در قیامت با خلق محاسب
 فرماید و بمقتضای فطرت الحجة البالغة حجت خود را برایشان قائم فرماید و اگر ایشان
 نباشند پس کسیت درین زمان که نیابت نبی و ولی که حجت قائم بر خلق اند از او
 متمسکی شود و خالق متعال در ایصال احکام بسوسه عباد اکتفا بوجود او فرماید
 و حجت خود را از خلق مخفی دارد و اگر ایشان نباشند پس کسیت که احکام نکاحیه
 امثال از طر و اختلافات فسادیه محفوظ بماند اما آنکه مردم در ضلالت گرفتار شوند
 تا آنکه نسل باسے حرام زاده بوقوع نیانجامد که هزاران فساد بوجود ایشان
 مترتب شود پس البته وجود این علماء منظور نظر صاحب شرعیات است و مصدق
 از براسے حدیثی که ذکر شد که اکرام ایشان اکرام حضرت رسول ص و اکرام خداوند
 تعالی و موجب دخول جننت است و ابانت ایشان ابانت رسول ص و ابانت

خداوند متعال و موجب دخول نار است درین مقام باید نخلصمان سید از سید رسول کند که
 هرگاه مجتهدین جابل کجبل مرکب شدند و اعتقادشان بهم مطابق واقع نشد پس سید اعمال
 عبادتیه خود را و مسائل شرعی خود را از کجا اخذ کرده است و بکدام مذاهب متمسک شده است
 در تصحیح اعمال خود علی امی حال باید برفع اشتباه آقا سید پرداخت قول سید که امی دلیل
 علی حجیه القطع الشرعی تا آخر رسول جواب السننست که پس از آنکه قطع حاصل شود حکم شرعی
 آن قطع براسه صاحب قطع حجت است مادامیکه آن قطع تبدیل نشود و قطع دیگر چرا که
 از قطع چیزه بالاتر نیست که مردم متمسک شوند بآن خود قطع بنفسه طریق است بسوی واقع
 و محتاج نیست که دلیل دیگر ثابت شود چه دلیل شرعی و چه دلیل عقلی بحجت آنکه دلیل شرعی
 یا عقلی در صورتی حجت می شوند که منتهی بسوی قطع شوند یا بسوی ظنی که قائم مقام
 قطع باشد پس اگر ضرور باشد که قطع هم بدلیل شرعی یا عقلی ثابت شود البته در محال
 لازم می آید این است که حجیه قطع و عدم احتیاج آن به ثبوت از اوله دیگر اجماع
 کل علماء و فقهائے است و هیچ کس درین مقام خلاف نکرده است اما سید محم طباطبائی که
 از اعیان علماء و کبیرا مجتهدین اند در مفاتیح الاصول میفرماید که اذ اعلم المجتهد
 بحکم من الاحکام الشرعیة الفرعیة بعد استفرغ وسعه و بذل جمده فیه فلا اشکال
 لا شبهة فی اعتبار عمده و کونه حجیه شرعیة کما لا یستلزم الاعتقاد علیها سوا او کان ذلک العلم
 عقلیاً کعلمنا بان الواحد نصف الاثنین بان الكل اعظم من الجزء و ام عادی العلمنا بان
 الواحد سیات و التجربیات و سواها سند الی الادلة الاربعه و هی الكتاب و السنه و
 والاجماع و العقل ام الی غیرها و لو کان ظنیاً و سواها مکن تقریر سببه ام لا و سواها
 المعلوم من الاحکام الخمسة التکلیفیه الی الی الوجوب و الحرمة و الاستحباب و الکراهة
 و الاباحه او من الاحکام الوضعیه الی الی الجزئیة و الزکیة و الشرطیة و السببیه و العاقبة
 و الصحة و الفساد و سواها کان من العبادات و اجزائها او من المعاملات و اجزائها

وكن الاشكال في حجية العلم واعتباره اذ حصل قبل الافتراء وبدل الجهد وذا اشترى و...
 الاحكام وبالطال باللفظة ومبداً لكل اصول الدين واذ الاشكال في اعمته...
 اذ حصل بغير المجتهد مطلقاً ولو كان عامياً عرفاً في امر من الامور الدينية...
 شرعية وبالجملة العلم بالاحكام الشرعية وفي موضوعاتنا حجية مطلقاً ولو كان العالم...
 وهي لا تفت على مستنداتها من الضروريات والبداهيات الاولية ولذا لم يغير...
 احد من العقلاء والاثبات حجية قسم من اقسام العلم ترجمه آنكه هرگاه عالم شود...
 بحكمه از احكام شرعية فرعية بعد از استفرار و شرح و بدل جهدش در آن حكم...
 و شبه نسبت در اعتبار آن علم و بودن آن علم حجت شرعية كه جائز است اعتماد...
 بر آن اعم از نيكه اين علم عقلي باشد مثل انيكه واحد نصف اثنين است و كل اعظم...
 است يا عادي باشد مثل علم بمبواترات وحدثات و تجربيات و اعم از نيكه مستند...
 باشد بسوسه ادله اربعه و آن كتاب و سنت و اجماع و عقل است يا مستند باشد...
 بسوسه غير اين اربعه و هر چند كه ظني باشد و اعم از نيكه ممكن باشد تقرير سبب علم...
 ممكن نباشد و اعم از نيكه معلوم از احكام خمس تكليفية باشد و آن وجوب و حرمت...
 و كراهت و اباحت است يا از احكام وضعيه باشد و احكام وضعيه حرمة و كينه و شرطية...
 و سببية و مانع و صحت و فساد است و اعم از نيكه پوره باشد از عبادات يا اجزای...
 عبادات يا از معاملات يا از اجزای معاملات و همچنین اشكالي نسبت در حجية...
 علم و اعتبار علم هرگاه حاصل شود قبل از اجتهاد و بدل جهد يا تعلق بغير موضوعات...
 احكام يا مطالب القوية بالمسائل اصول دين و بهم حنين اشكالي نسبت در اعتبار...
 علم و حجية علم هرگاه حاصل شود از براسه غير مجتهد مطلقاً و هر چند كه عاقل...
 در امور و نيتيه چه نيتيه حليه باشد يا فرعية و بالجملة علم باحكام شرعية...
 احكام شرعية حجت است مطلقاً و هر چند كه عالم بان غير مجتهد باشد و حجت...